



### به مطالبات زندانیان سیاسی رسیدگی کنید!

#### اعلامیه مشترک

قتل کولبران را محکوم و از اعتراض و اعتصاب مردم بانه حمایت می‌کنیم!

صفحه ۳

#### تسلیت به مسئولین و اعضای نهضت آزادی ایران

صفحه ۲



#### اعلامیه مشترک

ما خواهان لغو حکم اعدام محمد علی طاهری هستیم!

صفحه ۲

در این شماره می‌خوانید: طبقاتی‌تر شدن جامعه کردستان! - عوام‌فریبی وزیر کار و ۵۰۰ هزار شغل! - بولتن کارگری بعد از ۲۰۰ شماره انتشار - تداوم فاجعه ملی - «آن عاشقان شرزه» - بحران خود ساخته بعدی ترامپ - نقدی بر دستورالعمل اجرایی طرح مصوب کارورزی دانش‌آموختگان دانشگاهی - آیا جنگ داخلی خونین و هفت‌ساله سوریه در حال پایان یافتن است؟ - «اشباح مارکس»: آیا سوسیال‌دمکراسی پاسخگوی مشکلات امروز است؟ - به خیابان احترام بگذارید!

## اعلامیه مشترک

### قتل کولبران را محکوم و از اعتراض و اعتصاب مردم بانه حمایت می‌کنیم!

بار دیگر خبری ناگوار از کشتار کولبران، دو نفر از هموطنان کولبر ۴۵ و ۲۱ ساله در اثر تیراندازی مأموران مرزی در شهرستان بانه کشته شدند. دو کولبر دارای مجوز تردد در بازارچه مرزی بانه بودند. حدود دو هفته پیش اتفاقی مشابه افتاد و یک کولبر کشته شد. در زمستان گذشته هم تعدادی از کولبرها زیر بهمن ماندند و جان دادند. کشتار کولبران تحت عنوان مبارزه با قاچاق صورت می‌گیرد، اما قاچاق اصلی توسط نهادهای قدرتمند حکومتی از مرزهای زمینی و هوایی کشور صورت می‌گیرد و کسی متعرض آنان نیست. قاچاقچیان اصلی نه در کوه‌ها یخ می‌زنند و نه توسط سربازان مرزی گلوله می‌خورند.

بعد از انتشار این خبر، مغازه‌ها در بانه بسته شده و مردم بانه در مقابل فرمانداری این شهر در اعتراض به کشته شدن کولبران تجمع کردند. آن‌ها خواستار استعفاء فرماندار بانه شدند. این تجمع دو روز ادامه داشت. مأموران امنیتی و انتظامی تجمع آرام مردم بانه را سرکوب و تعدادی را بازداشت کردند. فعالین مدنی شهر مریوان در اطلاعیه‌ای از مردم این شهر خواسته‌اند روز چهارشنبه ۱۵ شهریور با شرکت در راهپیمایی اعتراضی، کشتار کولبران را محکوم کنند.

در سال‌های گذشته بارها خبر جان باختن کولبرها در رسانه‌ها درج شده است. کولبرها توسط مأموران کشته می‌شوند، زیر بهمن می‌مانند و جان می‌دهند، از کوه پرت می‌شوند، روی مین یا می‌گذارند و تکه پاره می‌شوند یا زیر سنگینی بار ۲۰۰ کیلو و ۱۰۰ کیلو جان می‌دهند. کولبرهایی که به دام مین و گلوله مرزبانان نیفتند، یا از کوه پرت نشوند و گرفتار بهمن نگردند، دردهای استخوانی علیل‌شان می‌کند.

به جهت افزایش بیکاری و بحران اقتصادی، کولبری در سال‌های اخیر در کردستان افزایش تصاعدی یافته است. گفته می‌شود که حدوداً ۷۰ هزار کولبر در مناطق مرزی کردستان ایران از راه کولبری معاش روزانه خود را تأمین می‌کنند. کولبران اکثراً بیمه نیستند و در صورت بروز مشکل تحت پوشش خدمات درمانی قرار نمی‌گیرند.

کولبری محصول وضعیت فلاکت‌بار کردستان است. کردستان جزو مناطق محروم کشور است. بیکاری در این استان بیداد می‌کند. آمار بیکاری در شهرستان‌های سفرز و پانه از رقم ۴۰ درصد هم گذشته است. گروه‌هایی از مردم کردستان برای تأمین مایحتاج اولیه زندگی مجبور می‌شوند به کولبری روی بیاورند. از نوجوان ۱۶-۱۷ ساله تا پیرمرد ۷۰ ساله می‌توان بین کولبرها یافت. آن‌ها با دستمزدی ناچیز به کار مرگ‌بار کولبری تن می‌دهند. کردستان با محرومیت، فقر و بیکاری روبرو است. مردم کردستان آگاهانه و از روی اختیار کولبری را انتخاب نمی‌کنند. در وضعیت کنونی کردستان، آن‌ها گزینه دیگری ندارند و مجبور می‌شوند برای به دست آوردن لقمه نانی جان خود را به خطر بیندازند. جمهوری اسلامی نه تنها اقدامی برای پایان دادن به این پدیده فاجعه‌بار انجام نمی‌دهد، بلکه مأموران آن حتی کولبرانی را که مجوز تردد در بازارچه‌های مرزی را دارند، به گلوله می‌بندند. دولت وعده داده است که کولبران را ساماندهی کند. اما تاکنون به وعده خود عمل نکرده است. پایان دادن به پدیده فاجعه‌بار کولبران و کشتار آن‌ها، مستلزم تغییر نگاه و سیاست حکومت نسبت به کردستان و مسئله کرد و محرومیت‌زدایی از استان کردستان است.

ما ضمن تسلیت و ابراز همدردی با خانواده کولبران، کشتار کولبران توسط مأموران حکومتی را محکوم و از اعتراض و اعتصاب مردم بانه حمایت می‌کنیم. ما از سازمان‌های مدافع حقوق بشر و از فعالین سیاسی و مدنی می‌خواهیم صدای اعتراض خود را نسبت به کشتار کولبران و وضعیت فاجعه‌بار آن‌ها بلند کنند. باید با مبارزه متحدانه جمهوری اسلامی را وادار کرد که کشتار کولبران را متوقف کند و به سیاست‌های مخرب در کردستان پایان بخشد.

هیئت سیاسی - اجرایی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

هیئت مسئولین کنشگران چپ

هیئت هماهنگی سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران - طرفداران وحدت چپ

۱۵ شهریور ۱۳۹۶ (۶ سپتامبر ۲۰۱۷)

## تسلیت به مسئولین و اعضای نهضت آزادی ایران

### به مناسبت درگذشت دکتر ابراهیم یزدی



اطلاع یافتیم که دکتر ابراهیم یزدی دبیرکل نهضت آزادی ایران در گذشته است. او سیاستمداری پرسابقه و یکی از چهره‌های شناخته شده و موثر در سپهر سیاسی کشور ما بود. دکتر یزدی در فراز و فرودهای سیاسی ایران در سال‌های منتهی به انقلاب بهمن و در سال‌های اول انقلاب نقشی موثر داشت.

کارنامه سیاسی دکتر یزدی دارای جوانب مختلف است. هم جنبه مثبت و هم جنبه قابل نقد از جمله ضدیت او با نیروهای چپ در دهه‌های اول انقلاب، او سال‌ها علیه اقتدارگرایی مبارزه کرد، از مشی مسالمت‌آمیز دفاع نمود و چندبار در جمهوری اسلامی به زندان افتاد.

ما درگذشت دکتر ابراهیم یزدی را به مسئولین و اعضای نهضت آزادی ایران و خانواده وی تسلیت می‌گوئیم و برای آن‌ها آرزوی صبر و بردباری داریم.

روابط عمومی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

۸ شهریور ۱۳۹۶ (۲۰ آگوست ۲۰۱۷)

## اعلامیه مشترک



# ما خواهان لغو حکم اعدام محمد علی طاهری هستیم!

قوه قضائیه جمهوری اسلامی حکم اعدام محمدعلی طاهری، بنیانگذار موسسه عرفان حلقه را صادر و به او ابلاغ نموده است. طاهری به استناد "جرمی" به اعدام محکوم شده است که قانون آن پس از وقوع "جرم" تصویب شده است.

محمد علی طاهری، بنیانگذار مؤسسه "عرفان حلقه" و روش "فرادرمانی و طب مکمل" در ایران بوده و کتاب‌هایش در سال‌های گذشته با مجوز قانونی چاپ و منتشر شده است. طاهری با گسترش فعالیت‌های خود، طرفداران زیادی پیدا کرد. با افزایش طرفداران طاهری، او زیر فشار حکومت قرار گرفت و ناگزیر گردید که از فعالیت‌هایش دست بکشد. او در سال ۱۳۹۰ بازداشت و در بهمن ماه همان سال به اتهام "توهین به مقدسات" به ۵ سال زندان محکوم گردید. در جریان گذراندن محکومیت در زندان، او بار دیگر در سال ۱۳۹۴ به اتهام "افساد فی الارض" به اعدام محکوم شد، اما این حکم در سال ۱۳۹۵ از سوی دیوان عالی کشور نقض گردید. او امسال بار دیگر محاکمه و حکم اعدام گرفت.

جمهوری اسلامی از فردای به قدرت رسیدن برای مقابله با مخالفان، به زندان، شکنجه و اعدام توسل جسته است. شیفتگی سران و مقامات رژیم به مرگ و اعدام، به بهای ستاندن جان‌های بسیاری از هموطنان ما انجامیده است. اعدام در این حکومت هیچگاه از رونق نیفتاده است. آخرین مورد آن محمد علی طاهری است که حکومت قصد گرفتن جان‌ش را دارد.

ما به عنوان سه تشکل چپ مخالف استبداد و تبعیض و مدافع آزادی و دموکراسی، حکم اعدام محمد علی طاهری توسط قوه قضائی جمهوری اسلامی را محکوم و خواهان لغو آن هستیم و از نهادهای حقوق بشری، جریان‌های سیاسی و از نیروهای آزادیخواه می‌خواهیم صدای مخالفت با اعدام را بر طنین نمایند. ما اطمینان داریم صدای اعتراض ما هر چه رساتر و همگانی‌تر شود، به همان نسبت تیغ سرکوب و اعدام کندتر می‌شود.

**هیئت سیاسی - اجرائی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)**

**هیئت مسئولین کنشگران چپ**

**هیئت هماهنگی سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران - طرفداران وحدت چپ**

**۷ شهریور ۱۳۹۶ (۲۹ آگوست ۲۰۱۷)**

## بار سنگین جنایت ۶۷

### علی پورنقوی



همچنان که پیش بینی می شد گزارش خانم عاصمه جهانگیر، گزارشگر ویژه سازمان ملل متحد در امور حقوق بشر ایران، با واکنش تند مقامات جمهوری اسلامی مواجه شد. بهرام قاسمی، سخنگوی وزارت امور خارجه ایران گزارش مذکور را "مجموعه ای از اطلاعات نادرست و پیشداوری‌های ناصواب" خوانده است. صادق لاریجانی نیز در واکنش خود نسبت به گزارش گفته است: "هر آنچه معاندین و مخالفین نظام، گروه‌های ضد انقلاب و منافقین طی سالهای پس از انقلاب به زبان آورده اند، به شکل تلخیص شده می توان در این گزارش مشاهده کرد."

دست کم اما این هست که خانم جهانگیری در گزارش خود به اعدام هزاران زندانی سیاسی مبتنی بر فتوای خمینی در سال ۱۳۶۷ اشاره می کند و می نویسد: "بر طبق گزارشها، هیئتی سه نفره مسئول تصمیم گیری در باره زندانیانی شد که بایست اعدام می شدند ... لاریجانی درست می گوید: "معاندان و مخالفان نظام جمهوری اسلامی" این نکته را از همان زمان که جمهوری اسلامی به این جنایت دست زد، بر زبان آورده اند و باز هم چنین خواهند کرد. اما این نکته را پورمحمدی هم پس از سالها سکوت و سپس حاشا، بالاخره بر زبان آورد.

هم از این روست که جهانگیری در گزارش خود از جمهوری اسلامی خواسته است که با تحقیقات مستقل در باره جنایت ۶۷ موافقت کند. سازمان عفو بین الملل نیز از جمهوری اسلامی ایران خواسته است که از نابودی شواهد اعدام زندانیان در اهواز در سال ۶۷ بپرهیزد و تخریب یک گور دسته جمعی در اهواز را فوراً متوقف کند.

بار جنایت ۶۷ آهسته اما پیوسته بر دوش جمهوری اسلامی سنگین و سنگین‌تر می شود.

**گرامی باد نام و یاد جانبختگان مبارزه در راه رسیدن به ایرانی آزاد و آباد**



## اگر همه چیز روبراه باشد

### علی پورنقوی

#### یادداشت سیاسی کارآنان

هفته گذشته، خامنه ای در اولین دیدار خود با دولت دوازدهم، مسائل اقتصادی را "اولویت واقعی" کشور اعلام کرد و از دولت خواست که حل مشکلات اقتصادی به خصوص "بیکاری جوانان" را اولویت کاری خود بداند. او البته فرونگذاشت که بر لزوم "ایستادگی در مقابل استکبار، ظلم ستیزی و مخالفت با نظام سلطه" از سوتی و از سوی دیگر "کمک به حرکت‌های مردمی مانند گروه‌های جهادی یا فرهنگی" - یعنی بر دو عنصر پایه ای اقتصاد مقاومتی، که در ذات خود نافی اولویت مسائل اقتصادی است - تأکید کند و به رسم همیشگی کلیاتی را در مورد "تبدیل اقتصاد نفتی و رانتی به اقتصاد مولد و مردمی" به میان آورد. سخنرانی خامنه ای در این دیدار حاوی اشارات دیگری نیز بود که برای تشخیص راه احتمالی که دولت دوازدهم خواهد رفت، دارای اهمیت اند. اما زوایای گفته شده از سخنان خامنه ای، اشاراتی اند که برای تشخیص راه نامحتمل دولت دوازدهم، یعنی راهی که دولت به آن نخواهد رفت و نخواهد توانست برود، اهمیت دارند. مکت نوشته حاضر بر این راه نامحتمل است.

روحانی در سخنان خود در این دیدار از آن گفت که "هدف اول دولت حل مشکل بیکاری است و دولت تلاش خواهد کرد سالانه بیش از ۹۰۰ هزار شغل ایجاد کند." ایجاد بیش از ۹۰۰ هزار، یا دقیقاً ۹۷۰ هزار، شغل در سال یکی از اهداف "برنامه پنجساله ششم توسعه اقتصادی" است، که بر مبنای نسبتاً ساده ای وضع شده است: رشد متوسط جمعیت ایران در دوره پنجساله ۱۳۹۰ تا پایان ۱۳۹۴ برابر ۱٫۲۴ درصد بوده است. یعنی سالانه حدود یک میلیون به جمعیت کشور افزوده می شود و بخشی از این تعداد، در تناسب با جمعیت فعال کشور، وارد بازار کار می شود. تعداد بیکاران کشور هم مطابق داده های دولتی قریب ۳٫۵ میلیون است. بنابراین در کشوری با جمعیت ۸۰ میلیون، که حدود نیمی از آن، جمعیت فعال بالفعل را تشکیل می دهد، نیمی از مشاغل ایجاد شده برای تأمین کار تازه واردان به بازار کار و نیمی برای رفع تدریجی بیکاری است. یعنی اگر همه چیز روبراه و درست محاسبه شده باشد، پس از هفت - هشت سال بیکاری مرتفع خواهد شد.

اگر همه چیز روبراه و درست محاسبه شده باشد، ... اما تنها سه روز پس از دیدار مذکور، روحانی در مصاحبه با "سیمای جمهوری اسلامی" تأیید کرد که:

- "دولت در بهترین حالت می‌تواند ۶۵۰ هزار شغل ایجاد کند"،

- "هر ساله یک میلیون نفر وارد بازار کار می‌شوند"\*

- "طرف ۴ سال آینده، یک میلیون و دویست هزار نفر بر تعداد بیکاران فعلی اضافه می‌شود."

محاسبه ای سرانگشتی نشان می دهد که تعداد کسانی که در ۴ سال آتی به انبوه بیکاران اضافه می شود، حتی "در بهترین حالت" هم از یک میلیون و دویست هزار نفر بیشتر خواهد بود. سپس روز شنبه گذشته ۲ سپتامبر، مسعود نیلی، مشاور ویژه روحانی در امور اقتصادی، در سخنان خود در "نخستین کارگاه بین المللی مطالعات بازار کار" تعدیل بعدی را در داده هایی که روحانی در آن مصاحبه ارائه کرده بود، لازم دید. نیلی در این سخنان، صرف نظر از ده ها آگرومگری که برای تحقق بهترین حالت مورد نظر روحانی جهت ایجاد ۶۵۰ هزار شغل در سال برشمرد، گفت: "در طول هشت فصل گذشته، هر فصل نسبت به فصل قبل ۲۰۸ هزار نفر به بیکاران اضافه شده است." این بدان معناست که داده های روحانی قریب ۲۵ درصد از داده های مشاور اقتصادی اش "خوشبینانه تر" اند. نیلی همچنین با تشریح برخی روندها در میان جوانان، زنان و صاحبان تحصیلات عالی، که بیکار اند، از جمله بر "عدم تطابق بزرگ در سالهای آینده بین سمت تقاضای نیروی کار و سمت عرضه نیروی کار" - به بیان دیگر، شتاب گرفتن نرخ بیکاری در سالهای آینده - تأکید کرد.

تعدیل بعدی توسط علی ربیعی، وزیر کار و رفاه اجتماعی، یعنی وزیری که قاعدتاً "کار" موضوع مستقیم وزارت اوست و او باید بیواسطه با این موضوع تماس داشته باشد، لازم آمد. علی ربیعی در جنب همان کارگاه بین المللی اعلام کرد که در صورت رشد اقتصادی ۶ درصدی می توانیم حدود ۵۰۰ هزار شغل ایجاد کنیم. و این در حالی است که او در همانجا از "عدد عملکرد که بسیار پائین تر از هزینه لازم برای مدیریت بازار کار" است، گلایه می کند. یعنی به همان حدود ۵۰۰ هزار شغل هم، ولو که رشد اقتصادی ۶ درصدی حاصل باشد، امید نیست.

قابل توجه این است که در مجموعه اظهارات مقامات جمهوری اسلامی در باره ایجاد اشتغال - از جمله در تمام نمونه‌های گفته شده در بالا - هیچ یا تقریباً هیچ‌گاه بر زمینه‌ها و بخش‌هایی که می توان در آنها دست به ایجاد شغل در ابعاد وسیع زد، مکتی نمی شود. علی ربیعی در سخنان پیشگفته‌اش، ارجاعی کلی به کشورهای آسیای شرقی می دهد، که موفق به رفع مشکل بیکاری شده‌اند؛ کشورهایی که شرایط وقت شان تقریباً از هیچ لحاظ قابل مقایسه با شرایط کنونی ایران نبوده است. مقامات جمهوری اسلامی علاقه ای ندارند به ترکیه، همسایه "دیوار به دیوار" ما، و کیفیتی که

این کشور موفق شده است از صنعت توریسم منبعی قابل قیاس با نفت ما برای خود بسازد، ارجاع دهند.

علیرغم دغدغه‌های گاه فزاینده، صنعت توریسم در عرصه جهانی رشد تقریباً ثابتی برابر ۴ درصد در سال دارد؛ به این دلیل ساده که رفاهی که مردم دنیا به طور متوسط از آن برخوردار می شوند، با وجود تعمیق شکاف بین فقیر و غنی، سیر صعودی دارد. این رفاه هم باید در همین دنیا به نحوی خرج شود. کشورهای توانسته اند، گاه با اعمال سیاست‌های بسیار فعال و گاه به یمن جاذبه های "بادآورده طبیعی یا تاریخی"، این واقعیت را به یک منبع سرشار درآمد و کار تبدیل کنند. صرف نظر از اوج و فرودها، ترکیه توانسته است تا ۴۰ میلیون توریست را در یک سال به خود جذب کند و درآمدی قابل مقایسه با درآمد نفت ایران داشته باشد. سهم کلی توریسم در تولید ناخالص داخلی این کشور برابر ۱۲٫۵ درصد، تعداد شاغلان مستقیم در این بخش ۵۰۰ هزار نفر و تعداد شاغلان کل آن بالغ بر ۲٫۲ میلیون نفر می شده است. اما برای جمهوری اسلامی، حتی به نظر می رسد در اذهان تکنوکرات‌هایی چون نیلی، چنین رویکردی به موضوع کار و ایجاد شغل نوعی تابو است؛ نه فقط در برخورد به مثلاً آزادی پوشش زنان، بلکه مقدماتاً در تلقی حاکمیت از "هجوم فرهنگی".

مقامات جمهوری اسلامی همچنین علاقه ای ندارند به هند، همسایه کمی آن سوتر ما، و کیفیتی که این کشور موفق شده است از "صادرات خدمات نرم" منبعی به مراتب فراتر از نفت ما برای خود بسازد، ارجاع دهند. آیا این واقعیت که نیلی هم بر آن انگشت می گذارد، دایر بر این که ۴۱ درصد صاحبان تحصیلات عالی در کشور ما بیکاراند، کافی نیست که اگر پای اقتصاد سیاست زده ای در میان نباشد، اذهان برنامه ریزان متوجه منبع بزرگی برای ایجاد کار و درآمد در همان انبوه میلیونی بیکاران تحصیلکرده به صورت صادرات خدمات نرم گردد؟ درآمد هند در سال ۲۰۱۶ تنها از محل صادرات خدمات مربوط به فن آوریهای اطلاعاتی بالغ بر ۱۰۸ میلیارد دلار در سال ۲۰۱۶ و منبعی برای ایجاد ۳٫۴ میلیون شغل بوده است. اما برای جمهوری اسلامی، چنین رویکردی به موضوع کار و ایجاد شغل نوعی تابو است، زیرا این رویکرد مستلزم "اینترنت پرسرعت"، دست کشیدن از بیگانه‌ترسی و توطئه‌بینی و انواع کج اندیشی‌های رایج در جمهوری اسلامی است.

بدون تردید سامان اقتصاد ایران با محور قراردادن ایجاد کار، مستلزم سرمایه گذاری بسیار در انواع زیرساخت‌های کشور است. این رویکرد نیز در وحله اول، مستلزم غلبه بر یک "تابوی" سوم در جمهوری اسلامی است، ...

ادامه در صفحه ۵

# جهانگیری و مبارزه با فساد اقتصادی

صادق کار



## یادداشت سیاسی کارآنان

به گزارش خبرگزاری "ایلنا" اسحاق جهانگیری معاون اول رئیس‌جمهور ششم شهریور در مراسم تودیع و معارفه وزرای سابق و جدید "ارتباطات و فناوری ارتباطات" سخنرانی کرده. جهانگیری در بخشی از این سخنرانی ضمن حمایت از وزیر جدید ارتباطات گفته است: "من در مورد فسادهای اقتصادی صحبت کرده‌ام و بازهم صحبت خواهم کرد. برخی فکر نکنند که از طرح مسئله و صحبت کردن دست بر خواهم داشت. فساد باید ریشه‌کن شود. متأسفانه فساد در جاهایی نفوذ کرده که نباید به آن نهادها و دستگاه‌ها نفوذ می‌کرد."

ادعای مبارزه با فساد اقتصادی از طرف دولتمردان البته تازگی ندارد. حتی قبل از آن که این شعار به صورت یکی از وعده‌های انتخاباتی روحانی در انتخابات گذشته مطرح شود، نظر به فراگیر بودن فساد غیرقابل کتمان در میان دولتمردان و نهادهای حکومتی، کم نبودند کسانی از "خودی"ها که علی‌الظاهر علم مبارزه با فساد برافراشتند و در کشاکش‌های درون حکومتی علیه رقبایشان از آن بهره‌ها گرفتند. و هنوز نیز کم نیستند کسانی که مانند آقای جهانگیری ادعای مبارزه با آن را دارند. با این همه اما دامنه فساد همچنان پهن‌تر شده است و هر از چند گاهی در اثر رقابت‌های گروهی پرده از یک یا چند فساد ریزودرشت با پرونده و بی پرونده کارگزاران نظام در سطوح بالا و میانی از پرده بیرون می‌افتد و اندکی بعد در زد و بندهای پشت پرده به گونه‌ای سرورنه قضیه به هم آورده می‌شود و همه چیز به خیروخوشی تمام می‌شود. هرگاه هم که عامل افشا مانند سردبیر معمار نیوز، پالیزدار و ... خود ذینفع در فساد نباشد دستگاه قضایی به جای مجازات اربابان فساد، افشا کنندگان را به مجازات می‌رساند تا دیگرانی اگر وجود داشته باشند جرئت این کار را نداشته باشند.

برای نمونه، پس از افشای فساد مالی عده‌ای از نمایندگان مجلس، توسط پالیزدار، دستگاه قضایی بجای محاکمه

نمایندگان خلافکار خود پالیزدار را برای مجازات به دست سعید مرتضوی که خود اهل فساد بود سپرد و مرتضوی هم او را محکوم به ۱۰ سال زندان کرد و در زندان هر بلایی که دلش خواست سر وی آورد و قصد جاننش را هم کرد که البته اوضاعی جوری شد که موفق به آن نشد. اما وقتی که جنایات و فسادهای مالی نجومی مرتضوی رو شد، دستگاه قضایی عدل اسلامی وی را تنها به پرداخت مبلغ ناچیزی جریمه نقدی و انفصال از مشاغل دولتی محکوم کرد.

در مناظرات انتخاباتی اخیر که اسحاق جهانگیری هم در آن شرکت داشت موج بی‌سابقه‌ای از افشاگری فسادهای کاندیداهای رقیب ریاست جمهوری توسط رقبا برخاست و معلوم شد که فساد چگونه همه کارگزاران اصلی را در خود غرق کرده است. آن مناظره‌ها تمام شدند، ولی مانند موارد متعدد دیگر، هیچ‌کس به فکر رسیدگی به اتهاماتی که در آن‌ها ردوبدل شدند نیفتاد و مدعیان مبارزه با فساد اگر چیزی گفتند محض تقابل با رقبایشان بود.

البته عده زیادی امثال جهانگیری هستند که مانند ایشان از تکرار این که بگویند می‌خواهند با فساد مبارزه کنند خسته نشده و نمی‌شوند. رئیس قوه قضائیه و شمار زیادی از مسئولین بلند پایه و نمایندگان مجلس و دولتمردان نیز که آلوده به فسادند در حرف از مبارزه با فساد دم می‌زنند. در دولت یازدهم و دوازدهم نیز کم نبودند وزرا و مدیرانی که ثروت زیادی دارند و ثروتشان را از طریق رانت و سوءاستفاده از مقام و موقعیت دولتی‌شان کسب کرده بودند. دولتی که می‌خواهد با فساد مبارزه کند، به چه دلیل پست‌های وزارتی نان‌وآب‌دار را در اختیار کسانی قرار می‌دهد که از طریق فساد از هیچ به هزاران میلیارد ثروت رسیده‌اند؟ خود همین جناب چهرمی که وزارت ارتباطات در دولت دوازدهم را به وی سپرده‌اند، مگر کم مرتکب فساد شده است؟

وقتی که معاون اول رئیس‌جمهور از وزیر که متهم به فساد و جاسوسی از شهروندان شده است چنین دفاع می‌کند، و هنگامی که رئیس‌جمهور "با جوانمردی" مانع رسیدگی به پرونده فساد امثال قالیباف‌ها

می‌شود، چگونه مردم ادعای مبارزه با فساد معاون اول رئیس‌جمهور را قبول کنند؟ آقای جهانگیری قطعاً به یاد دارد که اواسط تابستان گذشته، با بالا گرفتن موضوع "فیش‌های حقوقی نجومی" مقامات جمهوری اسلامی، از جمله خود او، واکنش‌های بسیاری در ذمّ فساد نشان دادند و حتی وعده ریشه‌کن کردن آن را دادند. ما همان زمان نوشتیم که فاسد اول در جمهوری اسلامی نظام ولایتی است و تصریح کردیم که فساد در جمهوری اسلامی از "فساد موردی" و حتی "فساد نهادی" گذشته و به "فساد ساختاری" گذر کرده است.

داده‌های سازمان "شفافیت بین‌المللی" در مورد فساد در سال‌های دوره نخست ریاست جمهوری روحانی نیز مؤید این نکته‌اند: در تمامی این دوره ۴-ساله رتبه و نمره ایران به لحاظ میزان فساد ثابت باقی‌مانده است. اکنون خود آقای جهانگیری هم، که در سال گذشته شکایت از این داشت که چرا کسی بابت دزدی یک‌میلیاردی یک جوان ۲۰ ساله از مردم عذر نخواست است - یعنی فساد را موردی می‌دید - امروز از نفوذ فساد در جاها و نهادهایی می‌گوید که نباید؛ یعنی مستتراً فساد نهادی را تأیید می‌کند. به عبارتی دیگر آن‌هایی که باید با فساد مبارزه کنند خود از زمره آلودگان به فساد اند. کما این که دولت یازدهم با وجود این که نیاز مبرمی برای بهبود مناسبات اقتصادی‌اش با دنیا داشت در این زمینه توفیق چندانی به دست نیاورد.

مبارزه با فساد را دولتی می‌تواند به پیش ببرد که خودش آلوده به فساد نباشد و رئیس قوه قضائیش خود و بستگانش در صدر مفسدین اقتصادی جای نداشته باشد. در کشوری که آنقدر فساد و قدرت در هم تنیده شده‌اند که دستگاه قضایی مأمین جنایتکاران و مفسدین و زندان‌هایش مملو از آزادگان و حق‌طلبان بی گناه است، ادعای مبارزه با فساد صرف‌نظر از نیت افراد، زمانی می‌تواند از حرف فراتر رود که گستره فساد را تصدیق، و مبارزه را متوجه کانون آن کند. اما آخرین اظهارات آقای جهانگیری هم این ارزیابی را ممکن نمی‌کنند که او بخواهد فساد ساختاری در ایران را در کانون آن مورد تعرض قرار دهد.

## اگر همه چیز ...

ادامه از صفحه ۴

یعنی پایان دادن به حضور سپاه در حیات اقتصادی کشور، و ثانیاً قطع هزینه‌های هنگفتی که صرف بقای ایدئولوژیک جمهوری اسلامی می‌شوند و در نتیجه، بودجه لازم برای سرمایه‌گذاری‌های بلندمدت و زیرساختی را می‌بلعند.

اولویت‌گذاری بر اقتصاد به عنوان "اولویت واقعی" کشور و هدف ایجاد حدود یک میلیون شغل در سال، روش و هدف دور از دسترس نیستند. اما مستلزم ایدئولوژی- و سیاست زدائی از اقتصاد، و تابوزدائی از توریسم، صادرات خدمات نرم و پایان دادن به نقش سپاه در اقتصاد است.

\* این واقعیت که در حال حاضر هر ساله یک میلیون نفر وارد بازار کار می‌شوند، مبین دو فرض اشتباه ابتدائی ای است که برنامه پنجساله ششم بر آن مبتنی شده است. فرض اشتباه اول نسبتاً ایستا تلفی کردن "جمعیت فعال" کشور است. در حالی که این داده، خاصه در اقتصاد و ساختار بازار کاری همچون اقتصاد و ساختار بازار کار ایران، یکی از دینامیک‌ترین داده‌هاست. فرض اشتباه دوم متناسب دانستن ورودی به بازار کار با جمعیت فعال است.

## طبقاتی تر شدن جامعه کردستان

### فرخ نعمت‌پور



به علت همان ادغام مسئولین نیروهای امنیتی با بخشی از بازار و تسلط آنان بر تجارت کالا، و عرصه را بر دیگران تنگ کردن و نیز اعمال محدودیت‌های گاه‌بگاه و طولانی‌مدت در نوار مرزی که بشدت تابع تصمیم سیاسی حکومتیان و وضعیت سیاسی منطقه است، نارضایتی وسیعی را در میان بازاریان هم به وجود آورده است. چنانکه قتل وحشیانه کولبران در مقطع خاصی باعث شعله‌ور شدن آتش خشم مردم شد و آنان را به خیابان کشانید. در واقع اعتراض طبقاتی جوانان و مردم فرودست شهر، به سرعت باعث همدلی و همراهی بازاریان هم شد و بدین ترتیب کل شهر را درگیر مقابله با رژیم ساخت.

بی‌گمان در این میان همچنان بیشتر کلان تاجران و بزرگ بازاریان‌اند که تلاش می‌کنند از حرکت اعتراضی اخیر به دور باشند، اما این مانع از آن نشد که وفاقی همگانی شکل بگیرد.

**می‌توان گفت که جامعه شهرستان بانه به علت ظهور یک طبقه بورژوازی تجاری - بازاری قوی و در کنار آن ظهور طبقه وسیع فرودستان، بشدت طبقاتی شده است**

جامعه بانه و البته جامعه کردستان در سال‌های اخیر بشدت طبقاتی شده است؛ و اعتراضات مردم بانه نشان داد که تا چه اندازه همین تضادهای طبقاتی و ظلم حکومتیان در حق مردم می‌تواند منشأ اصلی جنبانیدن مردم برای شکل دادن اعتراضات توده‌ای و مردمی باشد. واقعیت این است که آگاهی طبقاتی رشد کرده و شاید این زمینه ساز گسترده شدن فعالیت‌های فرهنگی - اجتماعی در جامعه‌ای باشد که از لحاظ وفور ثروت بشدت رشد کرده، اما در بعد اعتراضی خود، ضرورت بازنگری در بنیان‌های فرهنگی - اجتماعی را ندا سر می‌دهد.

جامعه کردستان هم‌اکنون به علت تضاد طبقاتی، از خود شکل مردمی و توده‌ای در بعد اعتراضی بروز می‌دهد، و این در جامعه‌ای که بسیاری اصرار دارند مشکل اساسی آن مسئله ملی است، درخور توجه است. مردم کردستان به نظر می‌رسد که حال بیشتر درگیر ماهیت زندگی خود هستند تا شکل آن. نان، کار و آزادی آن سه رکن اساسی هستند که حتی مسئله ملی هم باید تابعی از آنان باشد و نه برعکس.

از لحاظ فرهنگی و اجتماعی جامعه بانه با به‌بای فراوانی ثروت در فرم سرمایه تجاری - بازار، رشد نداشته است و شاهد آن نیستیم که به‌عنوان مثال مراکز فرهنگی به اندازه لازم ایجاد شده باشند و یا مردم در سطح وسیع درگیر امور اجتماعی - فرهنگی بشوند. که البته این ذاتی ظهور بورژوازی تجاری - بازاری است که برخلاف بورژوازی صنعتی به قوی شدن بنیه فرهنگی - اجتماعی منجر نمی‌شود. رشد اختاپوسی و خلق‌الساعه سرمایه و سود در فرم تجارت، چنان بر اذهان تأثیر گذاشته است که تقریباً سرمایه‌گذاری بر کارهای درازمدت که با خود بهینه شدن بنیان‌های ذهنی و فرهنگی - اجتماعی را می‌آورند، تقریباً به صفر رسیده است.

چنانکه در بحث بدان اشاره شد یکی از پیامدهای مدل سرمایه تجاری در این شهر ظهور کولبران به‌عنوان افشار زحمتکشی هستند که در فرم فروش نیروی کار خود به گردش کالا از دو سوی مرز کمک می‌کنند. کولبران که بخشی از طبقه کارگر کردستان هستند و بشدت فاقد حقوق کارگری بویژه در بعد امنیت جان و مال خود، در سال‌های اخیر وضعیتشان بشدت از لحاظ جانی در خطر بوده است. این درخطر بودن که بخشی از خود حکومتیان آن را به کار مافیاهای اقتصادی در همین منطقه نسبت می‌دهند (مافیاهای تجاری که نیروهای امنیتی و مسلح را در نوار مرزی تحت اختیار دارند)، در سال‌های اخیر چنان سیر صعودی داشته که بارها در طول نوار مرزی با اقلیم کردستان برای خود حاکمیت ایران هم در دسرساز شده است. کشتارهای بی‌رویه و جنایتکارانه مردم فقیر و بی‌پناه و عدم برخورد مناسب حکومتیان، دیگر ورد زبان همگان شده است

اما ظهور یک جامعه طبقاتی که در یک‌سوی آن تجار کلان و بزرگ بازاریان قرار دارند و در سوی دیگر تهیدستان و کولبران، مانع از آن نشده است که در جریان اعتراضات اخیر مردم بانه که به درگیری میان مردم و نیروهای امنیتی کشیده شد، پای خود بازاریان هم به این اعتراضات کشیده نشود و در آن مشارکت نکنند. در واقع در دومین و سومین روز اعتراضات، شاهد اعتصاب بازار و بستن مغازه‌ها بودیم که این بدان معناست همه طبقات و افشار مردم در آن شرکت کردند.

**بی‌گمان در این میان همچنان بیشتر کلان تاجران و بزرگ بازاریان‌اند که تلاش می‌کنند از حرکت اعتراضی اخیر به دور باشند، اما این مانع از آن نشد که وفاقی همگانی شکل**

اما چرا چنین اتحاد عملی‌ای در جریان اعتراضات شکل گرفت؟ واقعیت این است که

شهرستان بانه در ده بیست سال گذشته به علت تبدیل شدنش به یک شهر تجاری، نسبت به دورانی که یک شهر بن‌بست مرزی با حداقل امکانات توسعه و گسترش بود، تحولات قابل ملاحظه‌ای را از سر گذرانده است. این تحولات که خود را در گسترش فضای شهری، رونق و گسترش بازار و ایجاد مراکز تجاری در شکل بازارچه‌های متنوع و فراوان یافته است، با خود طبقه بورژوازی تجاری - بازاری را به همراه آورده است که ظهورش، بنابه ماهیت جامعه سرمایه‌داری، همراه با خود طبقه وسیعی از زحمتکشان و افشار فرودست را هم به وجود آورده که بخشی از آنان در مرزها به شغل کاذب کولبری و حمل کالا مشغول‌اند. همچنین بخشی از بورژوازی تجاری موجود در این شهر (بخش کلان آن)، از رانت حکومتی بهره می‌برد که با خود نوعی از ادغام میان حکومتیان و آنان به‌همراه آورده است که خود را در شکل مافیاهای قدرتمندی باز می‌یابد که سعی می‌کنند انحصار تجارت کالا را در سطح وسیع در دستان خود بگیرند.

**اعتراضات مردم بانه نشان داد که تا چه اندازه همین تضادهای طبقاتی و ظلم حکومتیان در حق مردم می‌تواند منشأ اصلی جنبانیدن مردم برای شکل دادن اعتراضات توده‌ای و مردمی باشد**

با توجه به اینکه تجارت با کردستان عراق به شدت تابع وضعیت سیاسی و تصمیم حکومتیان است و از قوانین عرفی اقتصاد تبعیت نمی‌کند، وضعیت بازار بانه شرایط متفاوتی را در این سال‌ها از سر گذرانده است. گاهی وقت‌ها وضعیت مرابده مناسب بوده است و گاهی نامناسب. واقعیت این است هیچگاه روش و دیدگاه همگون سیاسی و مدیریتی در این منطقه ملاحظه نشده است. آخرین نمونه، شاید تصمیم حکومتیان در خصوص تبدیل کردن بانه به منطقه آزاد تجاری باشد که علیرغم پیشرفت بعضی از تمهیدات آن، اما متوقف شد و نتوانست عملی شود

به‌طور خلاصه می‌توان گفت که جامعه شهرستان بانه به علت ظهور یک طبقه بورژوازی تجاری - بازاری قوی و در کنار آن ظهور طبقه وسیع فرودستان، بشدت طبقاتی شده است.

در تمامی سال‌های گذشته علیرغم رشد بافت شهری و ظهور این بورژوازی، اما

## عوام فریبی وزیر کار و ۵۰۰ هزار شغل!

### صادق کار

ایجاد اشتغال توسعه صنعت توریسم است، ولی موانع مذهبی و محدودیت‌ها و شرایط سختی که برای توریست‌های بخصوص غیرمسلمانان وضع کرده‌اند، مانع توسعه این صنعت پرمفعت و اشتغال‌زا شده است.

**تولیدکنندگان ایرانی نیز مانند دیگران باید بتوانند کالاهایشان را به کشورهای دیگر صادر کنند و از این طریق هم می‌شود اشتغال ایجاد کرد. اما دخالت‌های ایران در درگیری‌های داخلی و مناقشات کشورهای منطقه این امکان را محدود کرده است. امروزه حتی کار بجایی رسیده که در عراق هم بازار کالاهای ایرانی با محدودیت روبروست و پروژه‌های عمرانی را هم گفته می‌شود به شرکت‌های ایرانی نمی‌دهند**

دولت شعار ایجاد اشتغال می‌دهد، اما در عمل اقدام حمایتی مؤثری از بخش تولید نمی‌کند. آزادسازی قیمت‌ها که به دنبال تصویب طرح یارانه‌ها صورت گرفت، هزینه‌های تازه‌ای را برای تولیدکنندگان در پی داشت. قرار بود با اختصاص بخشی از درآمد یارانه‌ها به تولید، بخشی از این هزینه‌ها جبران شوند، ولی باگذشت چند سال از اجرای این طرح، فقط پنج درصد از این مبلغ پرداخت شده و کارفرمایان برای جبران آن قیمت کالاهایشان را بالا برده و مشتریان‌شان کم و تولیدشان را کاهش داده‌اند.

اگر بر این‌ها سقوط قدرت خرید کارگران و مزدگیران را که خود در دامن زدن به رکود نقش مؤثری دارند و کاهش بودجه عمرانی و افزایش سرسام‌آور بودجه نظامی و دستگاه سرکوب و زندان‌ها را بیفزاییم، آنوقت آن چشم‌انداز تیره و تاری که وزیر کار از آینده بازار کار ارایه می‌دهد، قابل‌فهم‌تر می‌شود. آری به‌راستی با تداوم این سیاست‌ها حتی آن ۵۰۰ هزار شغلی که وزیر کار وعده‌اش را می‌دهد، بعید است که عملی شود و سرنوشت بهتری از وعده‌های عملی نشده این‌چنینی ربیعی داشته باشد.

تفکر بازار آزاد و ذی‌نفع بودن خود مسئولان در ادامه این وضع مانع انجام اقدامات مؤثر می‌شود، بقول راغفر: "...در شرایطی که تصمیم گیران، از تصمیمات خود منتفع هستند، بنابراین این سیستم همواره منافع خودش را نسبت به منافع کارگر و جامعه ترجیح می‌دهد. این نخله با استفاده از سه کانون مجلس، دولت و نهادهای خصوصی سرمایه‌ها و ظرفیت‌های دولت و جامعه را به گروگان منافع خود گرفته و قادر به خلق شغل نخواهد بود."

سیطره همین تفکر است که واحدهای تولیدی امثال "ارج" را به نابودی می‌کشاند تا بر ویرانه آن‌ها شعب لوازم‌خانگی کره‌ای و غیره را که ارج چندین دهه تولید و عرضه می‌کرد، بنشانند.

**یکی از راه کارهای مؤثر در ایجاد اشتغال ایجاد محدودیت برای ورود کالاهایی است که قبلاً در داخل تولید می‌شدند، ولی در اثر سیل بی رویه واردات و قاچاق به سوی ورشکستگی سوق داده شدند**

حسین طاعی مشاور بازارکار ربیعی و یکی دیگر از سخنرانان این همایش در قسمتی از سخنانی که در همایش ابراز می‌کند، می‌گوید: "کشور ما برای یک برنامه‌ریزی بلندمدت در حوزه سیاست‌گذاری، نیازمند یک دوره طولانی صلح توأم با آرامش است و این آرامش محقق نمی‌شود مگر با دوری از تنش در حوزه بین‌المللی" او به نکته درستی اشاره می‌کند.

تولیدکنندگان ایرانی نیز مانند دیگران باید بتوانند کالاهایشان را به کشورهای دیگر صادر کنند و از این طریق هم می‌شود اشتغال ایجاد کرد. اما دخالت‌های ایران در درگیری‌های داخلی و مناقشات کشورهای منطقه این امکان را محدود کرده است. امروزه حتی کار بجایی رسیده که در عراق هم بازار کالاهای ایرانی با محدودیت روبروست و پروژه‌های عمرانی را هم گفته می‌شود به شرکت‌های ایرانی نمی‌دهند. وضعیت در سایر کشورهای منطقه هم کم‌وبیش به همین صورت است. به عقیده عده‌ای از کارشناسان یکی دیگر از راه‌های

بنا به گزارش خبرگزاری "ایلنا" علی ربیعی وزیر تعاون، کار و رفاه در سخنرانی‌اش که در "کارگاه بین‌المللی مطالعات بازار کار" که در ۱۱ شهریور برگزار شد گفت: "اقتصاد ایران در بهترین حالت ممکن، می‌تواند ۵۰۰ هزار شغل در سال ایجاد کند".

این گفته به معنی آن است که از این به بعد و تا اطلاع ثانوی، حتی در بهترین حالت مطلوب وزیر کار، حداقل سالی ۵۰۰ هزار تن بر ارتش بزرگ بیکاران افزوده خواهد شد و بحران بیکاری نیز عمیق‌تر از حال خواهد گرد، زیرا بنا به داده‌های آماری رسمی، هر ساله یک‌میلیون بر متقاضیان کار افزوده می‌شود که بنا به گفته یکی از معاونان ربیعی ۸۰ درصد این تعداد فارغ‌التحصیلان دانشگاهی هستند و هم‌اکنون ۲۵ درصدشان بیکارند و دولت تاکنون حتی نتوانسته مانع رشد بیکاری در میان این گروه از بیکاران شود. همچنین اظهارات ربیعی و سایر سخنران در این همایش به اصطلاح بین‌المللی، نشان می‌دهد که سیاست‌های گذشته دولت برای ایجاد اشتغال که عمدتاً روی حذف قوانین حمایتی،

**ایجاد اشتغال مستلزم زیوررو شدن سیاست‌های کنونی و به‌ویژه یک چرخش صد و هشتاد درجه‌ای در رویکردهای نظامی گرایانه حکومت است که فعلاً دور از تصور است**

منجمد کردن سطح دستمزدها و به عبارتی ارزان و مطیع کردن نیروی کار و سپردن اختیارات تام و تمام نیروی کار به کارفرمایان که برای افزایش اشتغال انجام گرفته شکست خورده است. با این همه اما بازهم مسئولان وزارت کار در این همایش روی راه‌کارهای شکست خورده خود تأکید دارند و هم چنان سعی در پنهان کردن نقش عوامل اصلی در به وجود آمدن فاجعه بیکاری دارند.

یکی از راه کارهای مؤثر در ایجاد اشتغال ایجاد محدودیت برای ورود کالاهایی است که قبلاً در داخل تولید می‌شدند، ولی در اثر سیل بی رویه واردات و قاچاق به سوی ورشکستگی سوق داده شدند. اما فرادستی تجار و دلالتان از یک‌سو و سیطره

**علیه تعرض به حقوق کار، علیه استبداد و بی‌عدالتی متحد شویم!**

# بولتن کارگری بعد از ۲۰۰ شماره انتشار فرهاد فدایی



۲۰۰ شماره از بولتن کارگری تا این زمان منتشر شده است، نشریه ای که هر هفته با مطالب خود توانست به مرور زمان جای خود را در بین فعالان کارگری در داخل و خارج کشور بگشاید و مخاطبان خود را بیش از پیش با هدف آگاهی بخشی در راستای تحولات مهم جنبش کارگری ایران، در حد خود یاری دهد.

حتما به خاطر دارید که شماره یکم بولتن کارگری صرفا با چند مطلب و همراه با صفحه آرایی بسیار ابتدایی منتشر شد، حقیقتا آن حد از کیفیت چه در رابطه با مطالب و چه در حد صفحه آرایی به هیچ عنوان در سطح انتظار تحریریه و مخاطبان ما نبود، بعد از مدتی به همت یکی از رفقای پر تلاش ما، صفحه آرایی ساده بولتن شکل دو ستونی به خود گرفت، مطالب نشریه همراه با تصویر و ادیت مطالب، رفته رفته با تلاش رفقا روز به روز بهتر شد، با توجه به تغییرات عنوان شده، در نهایت باز هم انتظار مجریان بولتن برآورده نگردید، از شماره ۱۲۵، بولتن کارگری برای تغییرات مهم تر خیز برداشت، ستون بندی ها و استفاده از تکنیک های مختلف در زینا سازی صفحه آرایی تا آن جا پیش رفت که بولتن بعد از آن مدت توانست به یونیفرمی ثابت دست پیدا کند. اکنون می توانیم با قاطعیت بگوییم که در صورت استفاده از نرم افزار های به روز و حرفه ای باز هم می توانیم کیفیت صفحه آرایی را بالاتر ببریم، ولی در همین اندازه هم سعی می کنیم با ثابت نگه داشتن فرم کلی، تغییراتی هرچند موثر اما کوچک را به مرور زمان اجرا کنیم.

در رابطه با کیفیت مطالب، تحریریه نشریه تصمیم گرفت با کار تحلیلی بیشتر وظایف خود را نسبت به جنبش کارگری ایران تحقق بخشد، از این رو رفته رفته یادداشت ها، ترجمه ها و گزارش های منتخب و ... با توجه به گزینش مطالب، بولتن کارگری را به نشریه ای تحلیلی تبدیل کرد، به عبارتی زبان و پیام بولتن بیشتر تحلیلی شد تا صرفا خبری، هر چند که در انتهای بولتن با اختصاص بخشی به نام "تیترا اخبار" سعی می کنیم، فعالان کارگری و سیاسی را در کوتاه ترین زمان ممکن از فضای جنبش کارگری در ایران مطلع و در ضمن با انتشار تیترا اخبار کارگری، حمایت گسترده تری از مبارزه و مطالبات کارگران به عمل آوریم.

سیاست اصلی بولتن کارگری در طول ۲۰۰ شماره قبل، دفاع از جنبش کارگری ایران، ارایه آموزش و انتقال و انعکاس تجربه مبارزه سندیکا ها یا تشکل های کارگری کشور های دیگر به فعالان کارگری در ایران بوده و همواره تلاش ما بر این اساس استوار است که بتوانیم پلی با هدف انتقال تجربه مبارزه برای فعالان کارگری داخل کشور بوجود آوریم و از سویی دیگر فعالان سیاسی خارج از کشور را با مسایل کارگران داخل کشور بیش از گذشته پیوند دهیم.

امروز بولتن کارگری چه در سایت ها، اتاق های تلگرام، فیس بوک ها و ... در دسترس عموم مردم کشورمان قرار دارد و با افزایش پی در پی شمارگان خود به یکی از نشریه های موفق کارگری در خارج از کشور تبدیل شده است.

تجربه ۲۰۰ شماره بولتن کارگری این واقعیت را برای ما مشخص کرده که هر وقت ما به مسایل مهم روز پرداخته ایم، هر زمان از موضع خنثی و ضعیف در دفاع از منافع کارگران دور شده ایم و هر وقت بر اساس اصول و منافع طبقاتی کارگران و زحمتکشان قلم زده ایم، تیراژ بولتن کارگری تا چندین برابر رشد داشته است.

از این رو با تکیه بر تجربه خود بیان می داریم تا روزی که این نشریه منتشر می شود و هدایت مطالب در اختیار این تحریریه قرار دارد، هیچ گاه از خط مشی یاد شده خود و آن چه عنوان شد، دور نخواهیم گشت و بر سر قول و پیمان خود در دفاع از منافع کارگران و زحمتکشان باقی خواهیم ماند.

این نشریه به خوبی توانسته است که با به چالش کشیدن سیاست های ضد کارگری و ضد ملی جمهوری اسلامی ایران در دفاع از حق و حقوق زحمتکشان وظیفه خود را به انجام رساند و با ارایه رهنمود های عملی در تحلیل ها و مطالب انتشار یافته، فضایی نو از مبارزه رسانه ای را در حوزه کارگری رقم زد.

بولتن کارگری انعکاس صدای جنبش کارگران ایران است، دست اندرکاران بولتن وظیفه خود می دانند که با توجه به مبارزه کارگران ایران، از کارگرانی که از حق هستی و زندگی خود و خانواده شان گذشته اند تا در دفاع از عدالت و حقوق انسانی طبقه کارگر ایران، علیه سیستم سرمایه سالار و فاسد حاکم مبارزه کنند، با تمام ظرفیت های خود، در همه مجامع بین المللی و در ارتباط با احزاب مختلف و تشکل های بین المللی سیاسی و کارگری، از مبارزه به حق آنان دفاع کرده و تا به آخر پشتیبان کارگران بمانند.

بولتن کارگری رسانه ای متعلق به همه کارگران و زحمتکشان ایران است، رسانه ای که نه صرفا با پشتوانه نگاه کلاسیک به جنبش کارگری بلکه با نگاهی نو که برگرفته از تجربه ۲۰۰ سال مبارزه کارگران در سراسر جهان است، سیاست خود را انتخاب و عملی می سازد.

پرواض است که وظیفه ما حمایت همه جانبه از جنبش کارگری ایران، فعالان کارگری، تشکل های مستقل و ... است.

از این رو سعی می کنیم، در گام بعدی بولتن کارگری را با ابزاری "نو" به مراتب گسترده تر و عمومی تر در فضای مجازی انتشار دهیم تا با سهولت بیشتری در اختیار مردم قرار گیرد.

بولتن کارگری رسانه همه کارگرانی است که برای تحقق مطالبات به حق خود علیه سیستم سرمایه سالار حاکم مبارزه می کنند، بی تردید افق روشن فردا ی کشورمان از سنگ لایخ های امروز می گذرد و مبارزه شما کارگران، معلمان، پرستاران و زحمتکشان، خشت های محکم بنای فردای ایرانی هستند که عدالت و آزادی را محقق خواهند ساخت.



## تداوم فاجعه ملی

### مهدی فتاپور



بیست‌ونهم سال پیش چند هزار زندانی سیاسی بر مبنای پاسخ به یک فرم چند سؤالی قتل‌عام شدند. زندانیان مجاهد کافی بود که در پاسخشان خشم و نفرت از سازمان مجاهدین منعکس نباشد و پاسخی که از نظر جوخه اعدام در حکم ارتداد شناخته می‌شد برای اعدام زندانیان چپ کفایت می‌کرد.

در یک سال گذشته پس از انتشار نوارهای صوتی آیت‌الله منتظری، مسئولان رژیم مجبور شدند به سکوت در مورد این فاجعه پایان دهند و با حمله به سازمان مجاهدین و ارائه تصویر غیرواقعی از زندانیان این سازمان جنایت خود را توجیه کنند ولی کماکان به سکوت در قبال کشتار زندانیان غیرمجاهد ادامه دادند. جنایتی که توضیح و توجیه آن حتی برای نیروهای پایه رژیم ناممکن است. کشتار بر اساس پرسش‌هایی که اگر امروز در سطح کشور انجام شود چند میلیون از جوانان کشور مرتد شناخته شده و مجازاتشان اعدام خواهد بود.

بیست‌ونهم سال پس از آن فاجعه آقای محمدعلی طاهری رهبر حلقه عرفان به دلیل عقایدش شامل سب النبی شناخته شده و به اعدام محکوم شده است. مسئولان رژیم می‌دانند که توجیه فاجعه سال ۶۷ و اعدام زندانیان به دلیل اینکه عقاید متفاوت با قاضیان داشتند حتی برای بخش عمده نیروهای وفادار به رژیم اسلامی ممکن نیست و بیست‌ونهم سال است که سکوت کرده‌اند ولی این مانع آن نشده که بیست‌ونهم سال پس از آن فاجعه حکم اعدام به دلیل اعتقادات متفاوت در کشور ما پایان یابد.

در سال‌های گذشته در موارد متعدد ما شاهد صدور احکام سنگین زندان و حتی حکم اعدام به دلیل اعتقادات متفاوت بوده‌ایم. حکم اعدام هاشم آعاجری به دلیل ارائه تحلیلی متفاوت از مسئولان رژیم درباره عاشورا و درخواست حکم اعدام برای آقای اشکوری به دلیل اظهارنظرهایی متفاوت با مسئولان رژیم در رابطه باحجاب از آن شمارند. این احکام اعدام اجرا نشد نه به دلیل رد حکم یا کنار گذاشتن قوانین مربوطه بلکه به دلیل آنکه مسئولان رژیم از عواقب سیاسی سنگین اجرای چنین احکامی آگاه بودند و آن را مخالف مصالح رژیم ارزیابی کردند.

صدور احکام زندان و حتی حکم اعدام یا تقاضای اعدام حتی اگر به دلیل مصلحتجویی فعلاً اجرا نشود، نشان‌دهنده آن است که کماکان قوانینی وجود دارند که مجازات و حتی اعدام کسانی که به گونه متفاوتی از مسئولان رژیم می‌اندیشند را تأیید می‌کنند، و قضات قوه قضاییه کشور را در اختیاردارند که از صدور احکامی که تنها می‌توان نام جنایت بر آن نهاد ابایی ندارند. قوانینی که در شرایطی که مصلحت‌های دیگری حاکم باشد می‌تواند مبنای تصمیم‌گیری باشد و قضاتی که از تکرار فاجعه ملی سال ۶۷ ابایی ندارند، تا زمانی که قوانینی چون ارتداد و سب‌النبی رسماً نفی نشده، تا زمانی که بهاییانی هستند که به دلیل اعتقاداتشان در زندان هستند، تا زمانی که صادرکنندگان احکامی دردهه شصت که تنها می‌توان بر آنها جنایت نام نهاد در سطوح تصمیم‌گیران قضایی کشور حضور دارند، تا زمانی که بازجویان، شکنجه‌گران و آمران و عاملان جنایات دهه شصت در رده‌های بالای کشور مسئولیت دارند و از اقدامات خود دفاع می‌کنند، تا زمانی که محافظه‌کاران و به اصطلاح اصولگرایان عامل مستقیم قتل‌عام زندانیان سیاسی را برای پست ریاست جمهوری کشور کاندیدا می‌کنند و ۱۴ میلیون نفر به چنین شخصیتی رأی می‌دهند، تا زمانی که اعتراض به چنین جنایت‌هایی در سایه مصلحت‌طلبی‌های دیگری قرار گیرد، فاجعه سال ۶۷ به یک فاجعه تاریخی کشور ما بدل نگردیده و یادآوری و تلاش برای تبدیل مخالفت با آن به یک عاطفه ملی اهمیت سیاسی عملی روز دارد.

### آن عاشقان شرزه



آن عاشقان شرزه که با شب زیستند  
رفتند و شهر خفته ندانست کیستند  
فریادشان تموج شط حیات بود  
چون آذرخش در سخن خویش زیستند  
مرغان پر گشوده ی طوفان که روز مرگ  
دریا و موج و صخره بر ایشان گریستند  
می گفتم ای عزیز! سترون شده ست خاک  
اینک بین برابر چشم تو چیستند  
هر صبح و شب به غارت طوفان روند و باز  
باز آخرین شقایق این باغ نیستند

محمد رضا شفیعی کدکنی

## بحران خودساخته بعدی ترامپ

### جفری لوئیس

### ترجمه از کارآنلاین

۱۵ اکتبر ۲۰۱۷ را در تقویم تان ثبت کنید!

تا آن تاریخ دونالد ترامپ باید بار دیگر پایبندی ایران به برجام را راست آزمائی کند.

در واقع به یمن خرد سرشار "بزرگترین مجلس شورای دنیا"، یعنی مجلس سناک آمریکا، رئیس جمهور آمریکا باید هر ۹۰ روز یک بار به پایبندی ایران به برجام گواهی دهد. ترامپ تا حالا دو بار چنین کرده است؛ البته هر دو بار هم در آخرین فرصت ممکن و فقط پس از یک جنگ مغلوبه با یک مشت آدم گلوبالیست - به نام "تیم امنیت ملی" ترامپ - و پس از آن که این عده با استغاثه از او خواسته بوده اند که از پیمان برجام پا پس نکشد. ترامپ در مصاحبه ای با روزنامه‌ی وال استریت [به تاریخ ۲۵ ژوئیه] گفته است که "اگر به عهده من بود، من همان ۱۸۰ روز پیش ایرانیه را منخطی اعلام کرده بودم."

نکته عجیب و غریب این است که این درست به عهده ترامپ است که تحقیق کند ایران از برجام تخطی نکرده باشد. اما اگر او دست روی دست بگذارد و هیچ کاری نکند، ممکن است یا تقریباً قطعی است، که کنگره دست به تمدید نایجای تحریمها بزند؛ اقدامی که نتیجه اش به احتمال قوی به هم خوردن توافق برجام خواهد بود.

البته ایرانیه متوجه این خردک نمایش پرخاشجویانه شده اند. هم حسن روحانی، رئیس جمهور، و هم علی اکبر صالحی، رئیس سازمان انرژی اتمی ایران، اخیراً گفته اند که اگر ایالات متحده تحریمها را تمدید کند، ممکن است ایران تعداد محدودی از فعالیتهای هسته ای اش را ازسرگیرد. این اظهارات، چنان که آریان طباطبائی خاطر نشان می کند، به شدت قلب شدند، اما [در مضمون واقعی شان هم] به ما یادآوری می کنند که ایران در کار سبک سنگین کردن گزینه های خویش است. از این قرار وقت یک هشدار رک و پوست کنده فرارسیده است: اگر ایالات متحده از برجام کنار بکشد، امکان برای دسترسی ایران به موشک بالیستیک فاره پیمبا با قابلیت حمل کلاهک اتمی فراهم خواهد شد؛ خیلی سریع، حتی پیشتر از آن که ترامپ دفتر ریاست جمهوری اش را ترک کرده باشد. ایالات متحده در سال ۲۰۰۳ از چارچوب توافق شده با کره شمالی پا پس کشید. سه سال بعد کره شمالی نخستین سلاح هسته ای اش را منفجر کرد و تابستان امسال دست به آزمایش موشکهای دوربرد خود زد که قادر به حمل سلاحهای هسته ای تا نیویورک و لس آنجلس اند.

سامانه های کشف کردند اما آیا می توان مطمئن بود که کار آنها کامل بوده است؟ واکنش دیگر کشورها به اتهاماتی که دولت ترامپ به ایران وارد می کند، چه می بود اگر یک سایت مخفی دیگر در ایران کشف می شد؟ دشوار نیست ببینیم که حتی اگر چنین چیزی حقیقت می یافت، باز دیگران ترامپ را باور نمی کردند.

و چون پایان دادن به برجام می تواند به معنای پایان امکان دسترسی خارق العاده آژانس به تأسیسات هسته ای ایران باشد، در صورت گفته شده آژانس جز درخواست عاجزانه ای برای بازدید از آن سامانه مفروض نخواهد توانست کرد. قاعدتاً ایرانیه هم به سادگی به این درخواست جواب منفی خواهند داد و از ما خواهند پرسید که چه خیالی برای آن سامانه در سر داریم.

البته امکان ضعیفی وجود دارد که آژانس در وضعیت اضطراری حادی خواهان یک "بازرسی ویژه" شود. ایران موظف است مبتنی بر تعهدات پیش از برجام اش در کادر توافق پادمانی، این درخواست را بپذیرد. اما، چنان که از نام آن پیداست، بازرسی ویژه ابزار بسیار نامرسوم و خارق العاده ای است. آژانس فقط یک بار در یک موقعیت تعرضی این درخواست را طرح کرده است: سال ۱۹۹۳ از کره شمالی. کره شمالی هم با کنار کشیدن از پیمان منع گسترش سلاحهای هسته ای به این درخواست جواب داد. حتی اگر ایران دست به اقدام سنجیده تری بزند، باز هم می تواند در کار وقفه ایجاد کند و راه مذاکره در مورد محدودیتهای امر را پیشه کند. نتیجه این که در بهترین حالت دسترسی بسیار محدودتر و کندتری، نسبت به آنچه قاعدتاً در چارچوب برجام میسر است، به سایت مفروض حاصل خواهد شد. تازه اینها همه با این فرض که آژانس آماده چنین معارضه با ایران باشد؛ آمادگی ای که در برابر سوریه هم نشان داده نشد و به مراتب دشوارتر هم حاصل خواهد شد اگر معلوم شود که این امریکاست که مشکل ساز شده است و نه ایران.

تمام این ماجراها می توانند بسیار سریع رخ بدهند. کافی است نگاهی به جدول زمانی برنامه هسته ای کره شمالی ببینیم. کره شمالی بازرسان آژانس را در آوریل ۲۰۰۹ از کشور اخراج کرد و کوتاه مدتی پس از آن دست به ایجاد تأسیسات غنی سازی جدیدی در یونگ زد. ۱۸ ماه بعد، وقتی یک دانشمند امریکائی از سایت بازدید کرد و به چشم خود دید که ۲هزار سانتریفیوژ در آنجا مستقر شده اند، شوکه شد. احتمالاً با این تعداد سانتریفیوژ می شد در عرض یک سال اورانیوم کافی را برای ساختن چندین بمب تولید کرد. تنها سؤالی که می تواند در این ارتباط مطرح شود این است: ایران در کار استقرار چه نوع سانتریفیوژی است.

اگر ایالات متحده از برجام کنار بکشد، ممکن است ایران نیز همچون کره شمالی عمل کند و البته حتی سریعتر. روشن است که این بدترین سناریو است، اما توجه به رویدادهای نوامبر سال گذشته آشکار می کند که وقوع رویدادهای نامحتمل و حتی نامتصور هم ابداً منتفی نیست. (...)

اول یک ذره خبر خوب: یکی از اهداف برجام این بود که در صورت خروج ایران از برجام، زمانی را که این کشور برای عبور از "خط گریز" (break out) لازم دارد تا بتواند با استفاده از تجهیزات شناخته شده اش بمب اتمی بسازد، به یک سال و بیشتر افزایش دهد. خوب، این هدف حاصل است؛ البته به نظر من این "تدبیر ابلهانه" ای بوده است، دست کم به این دلیل که در صورت گفته شده ایرانیه قاعدتاً از تجهیزات شناخته شده شان، که بر پایه تعهدات پیش از برجام ایران تحت نظارت آژانس بین المللی انرژی اتمی است، استفاده نخواهند کرد. بیرون آمدن ایران از آژانس هم طبعاً یک بحران یکساله "مرگ یا زندگی" را ایجاد خواهد کرد، که در جریان آن امکان عمل برای ما فراهم خواهد بود. این راه ابلهانه ای برای ساختن یک بمب است و به لحاظ ژئوپولیتیک به این می ماند که بر تأسیسات غنی سازی نطنز تابلوی "بیماران ام کنید!" را نصب کنید.

با توجه به حضور آژانس در ایران در چارچوب تعهدات پیش از برجام آن، اگر ایران تصمیم بگیرد که به سلاح هسته ای دست یابد، مطمئناً با احتیاط بسیار دست به عمل خواهد زد: ساختن تجهیزات لازم در خفا و تظاهر به رعایت تعهدات در علن. چنین روشی تا عبور از خط گریز قطعاً بیشتر از یک سال وقت می برد.

و اما خبر بد این که برای ایران بسیار ساده تر خواهد بود اگر آژانس از اختیار دسترسی به تجهیزات اتمی ایران در چارچوب برجام ساقط شود. آنگاه دیگر اصلاً نیازی به ساختن امکانات مخفی برای غنی سازی نخواهد بود. در این حالت آژانس دیگر قادر به نظارت بر منابع اورانیوم ایران و بر کارگاه های تولیدکننده سانتریفیوژ نخواهد بود. طبعاً آژانس خواهان بازدید از این تأسیسات خواهد شد، اما ایران دیگر زیر هیچ تعهدی برای پذیرش خواست آژانس نخواهد بود. اگر هم در این حیص و بیص ایالات متحده به عنوان صنعتگر یک بحران جدید با ایران شناخته شود، آن گاه دیگر حمایت چندانی، حتی در میان متحدان اروپائی واشنگتن، برای اعمال فشار بر ایران نخواهد بود تا به آژانس اجازه دهد صرفاً از روی حسن نیت نگاهی به دوروبر تجهیزات اتمی ایران بیاندازد.

ایران در گذشته کوشیده بود مادام که ممکن بود تجهیزات غنی سازی اش را مخفی بدارد. دستگاه های اطلاعاتی ایالات متحده این

## نقدی بر دستورالعمل اجرایی طرح مصوب کارورزی دانش‌آموختگان دانشگاهی علی‌رضا جباری (آذرنگ)

در دستورالعمل اجرایی طرح کارورزی دانش‌آموختگان دانشگاهی، موضوع مصوبه مورخ ۹۶/۶/۲۹ شورای عالی اشتغال، برخی نکته‌های ابهام‌برانگیز به چشم می‌خورد که من ضرورت روشن کردن آن‌ها برای مردم ایران را احساس می‌کنم.

۱- در متن پیش‌نویس طرح کارورزی دانش‌آموختگان دانشگاهی، پرداخت کمک‌هزینه‌ی ۴۰۰ هزارتومانی به کارورزان در همراهی که چیزی کمتر از نصف حداقل حقوق و دستمزد شاغلان رسمی است در نظر گرفته شده بود؛ اما، در متن مصوب، این مبلغ به میانگین ۲۵۰ هزارتومانی، بنا به صلاحدید تصویب‌کنندگان آن، کاهش یافته است که پس‌از این به موقع خود به آن اشاره خواهم کرد؛

۲- در انتهای شرح ماده‌ی ۱ این مصوبه، در تعریف " مؤسسه‌ی عامل " می‌خوانیم: " مؤسسه‌ی عامل: بانک‌ها، مؤسسات مالی و اعتباری و صندوق‌های دارای مجوز از بانک مرکزی جمهوری اسلامی."

در اینجا معلوم نیست که این مؤسسه‌ها عامل چه اقدامی هستند و چه وظایفی را به عهده دارند. شرحی دقیق که ماهیت عاملیت این مؤسسه‌ها را مشخص کند وجود ندارد؛

۳- در ماده‌ی ۲ این مصوبه اهداف اجرای طرح به شرح در پی آمده پیش‌بینی شده است:

الف- افزایش قابلیت جذب و اشتغال دانش‌آموختگان از طریق انتقال مهارت و تجربه در محیط کار برای ورود به بازار کار.

پس‌از این خواهیم دید که آیا پس از پایان دوره‌ی کارورزی زمینه‌ای برای کار مستمر و رسمی دانش‌آموختگان وجود خواهد داشت یا نه؛

ب- ایجاد انگیزه‌ی کارآفرینی و کسب‌وکار در دانش‌آموختگان.

در اینجا نمی‌توان رابطه‌ی موجود میان گذراننده دوره‌ی کارورزی و این هدف پیش‌بینی‌شده برای آن دوره را دریافت. مهم‌ترین عامل ایجاد انگیزه‌ی کارآفرینی و... در دانش‌آموختگان وجود داشتن یا ایجاد زمینه‌های گسترش سرمایه‌گذاری ملی است که متأسفانه در اینجا راهی برای آن در نظر نگرفته اند؛ ارتقای اخلاق و صلاحیت حرفه‌ای دانش‌آموختگان که در این بند به آن اشاره شده تنها ممکن است در بلندمدت و با تضمین کردن اشتغال اثربخش باشد که در اینجا اشاره‌ای به آن‌ها نشده است و از این رو شکل موردبحث رسیدن به این هدف به مثابه‌ی تیر در تاریکی است؛

د- " فراهم ساختن زمینه‌ی انتقال دانش‌آموخته به بنگاه اقتصادی."

این نکته نیز ضمن قابل قبول بودن آن، به دلیل کوتاه و گذرا بودن مدت‌زمان کارورزی، کم اثر است؛

۴- در ماده‌ی ۶ این مصوبه چنین پیش‌بینی شده است: " واحد پذیرنده به ازای هر ۲ نفر شاغل بیمه - شده صرفاً مجاز به پذیرش یک نفر کارورز است."

این بخش از طرح مصوب دست واحد پذیرنده را برای پذیرش کارورز بیشتر، حتی با وجود برخوردار بودنش از این امکان، بسته است و برپایه‌ی آن برخی از متقاضیان از امکان راه یافتن به فرایند کارورزی محروم می‌ماند؛

همین موضوع، با شدت کمتر درباره‌ی واحدهای پذیرنده‌ی موضوع تبصره‌ی ۲ ماده‌ی ۶ نیز صدق می‌کند که در آن آمده است: " چنانکه واحد پذیرنده ۱ یا ۲ نفر شاغل بیمه‌شده داشته باشد، صرفاً مجاز به پذیرش یک نفر کارورز است؛

۵- در ماده‌ی ۸ مصوبه آمده است: " طول دوره‌ی کارآموزی حداقل ۴ ماه و حداکثر ۶ ماه برای هر کارورز متناسب با ظرفیت بنگاه و استانداردهای آموزش مهارت تعیین می‌گردد."

طول دوره کارآموزی در این مصوبه نسبت به متن پیش‌نویس کاهش یافته و درخور توجه یافته است که این موضوع به ناکارآمدی بیشتر طرح کارورزی می‌انجامد؛

همین موضوع به نسبتی کمتر درباره‌ی تبصره‌ی ۱ ماده‌ی ۸ نیز صدق می‌کند که در آن آمده است: " در برخی از فعالیت‌های مستقر در مناطق محروم و کمتر برخوردار کشور، بنا به تشخیص دستگاه ناظر و توافق واحد پذیرنده و اداره‌ی کل تعاون، کار و رفاه اجتماعی، حداکثر دوره برای هر کارورز تا ۹ ماه قابل افزایش است؛

در تبصره‌ی ۲ این ماده نیز، شمار ساعات‌های دوره‌ی کارورزی (۱۰۰ ساعت) بسیار نازل و کم اثر است؛

۶- در تبصره‌ی ماده‌ی ۹، به چه دلیل هزینه‌ی بیمه‌ی پرداخت‌شده به شرکت بیمه‌گر طرف قرارداد - که موضوعی توافق شده میان دو طرف: شرکت بیمه‌گر و واحد پذیرنده است - ممکن است مازاد بر تعهد

( از پیش توافق شده ) با شرکت بیمه‌کننده باشد؟ اگر رخ دادن چنین حالتی ممکن است، دلیل آن چیست؟ و اگر ناممکن است، دلیل وجود این تبصره چیست؟

۷- سقف کمک‌هزینه‌ی کارورزی که در متن پیش‌نویس ماهی ۴۰۰ هزارتومانی تعیین شده بود در ماده‌ی ۱۰ متن مصوب

به‌طور متوسط به ۲۵۰ هزار تومان کاهش یافته که نزدیک به یک‌سوم حداقل حقوق و مزد رسمی است. این کاهش به چه دلیل انجام شده است؛ و حال آنکه، بنا بر قاعده، اصلاح به صورت مثبت انجام می‌گیرد. در ضمن، در همین ماده حداقل کمک‌هزینه‌ی دوره‌ی کارآموزی ۲۷۰ هزار تومان پیش‌بینی شده که کمتر از یک‌سوم حقوق و مزد رسمی است.

تبصره‌ی ۱ این ماده پیش‌بینی دربردارنده‌ی حالتی تحقق‌ناپذیر است و ممکن نیست

واحد پذیرنده پرداختی مازاد بر کمک‌هزینه‌ی رسمی انجام دهد، مگر به دلایل کمیاب اخلاقی یا خیریه‌ای. در این تبصره آمده است: واحد پذیرنده نیز می‌تواند بر اساس توافق با کارورز، مبلغی را به‌عنوان کمک‌هزینه‌ی آموزشی به کارورز پرداخت نماید؛

در تبصره‌ی ۲ این ماده می‌خوانیم: " دستگاه اجرایی می‌تواند علاوه بر اعتبار تخصیص‌یافته از سوی دستگاه ناظر، از محل منابع خود نیز نسبت به اجرای طرح با رعایت ضوابط این دستورالعمل اقدام نماید.

این تبصره نامشخص و مبهم است. معلوم نیست که دستگاه اجرایی در اجرای مستقل این طرح مجاز است یا در پرداخت کمک‌هزینه‌ی موضوع ماده‌ی ۱۰ به کارورز. اصولاً دستگاه اجرایی در اینجا مجاز به انجام دادن چه اقدامی شده است؟

و در تبصره‌ی ۳، شرط عدم نیاز به دریافت کمک‌هزینه‌ی آموزش در نظر گرفته شده است که متقاضی ممکن است به‌منظور بهره‌مند شدن از حق تقدم در کارورزی به پذیرش این شرط تن دهد وگرنه در حالت عادی ممکن نیست کسی از دریافت وجهی اعلام بی‌نیازی کند؛

۸- در ماده‌ی ۱۲ طرح مصوب هیچ‌گونه حقی برای کارورز و هیچ‌گونه تعهدی برای واحد پذیرنده جهت جذب و استخدام موقت یا دائمی او (و شمول) قانون کار و تأمین اجتماعی برای کارورز در نظر گرفته نشده است؛ و این موضوع بیش از هر بند دیگر این مصوبه از میزان کارایی، اثربخشی آن می‌کاهد؛

۹- در ماده‌ی ۱۵، درباره‌ی منابع مالی مورد نیاز اجرای طرح می‌خوانیم

ج- کمک‌های بلاعوض مردمی، سازمان‌های مردم‌نهاد، سازمان‌های حمایتی، مؤسسات خیریه، نهادهای عمومی غیردولتی.

این بند منابعی مشکوک الوصول را در نظر گرفته است که هیچ‌گونه تضمینی برای تحقق یافتن آن‌ها وجود ندارد و به عبارت دیگر معنی این بخش از مصوبه از کیسه‌ی خلیفه بخشیدن است. دو بند پیش از آن نیز، بدون در نظر گرفتن منبع واقعی و مستندسازی آن به قانون و اقلام معین بودجه، بلااثر می‌نماید؛

۱۰- در ماده‌ی ۱۷ مربوط به فسخ قرارداد آموزش، از جمله آمده است

د- اعلام کتبی واحد پذیرنده مبنی بر قطع آموزش کارورز به دستگاه اجرایی. این بند یک‌سویه و به سود واحد پذیرنده است و چون بی‌هیچ قید و شرط است، دست واحد پذیرنده را در قطع بلاشروط دوره‌ی کارورزی باز می‌گذارد؛ عدم رعایت مقررات انضباطی: - آموزشی واحد پذیرنده توسط کارورز نیز نگاه از بالا به مسئله است و در صورت اجرای آن دست واحد پذیرنده در قطع کردن دوره‌ی کارورزی بامی‌ماند.

بی‌تردید برخی نکته‌های پذیرفتنی و درخور تأیید یا مربوط به شیوه‌ی اجرا نیز در طرح مصوب وجود دارد؛ اما از آنجاکه هدف من از نگارش این متن اشاره به موارد ابهام یا اکارآمدی طرح، به‌منظور کمک به اصلاح احتمالی آن بوده است، به‌منظور صرفه‌جویی در زمان از اشاره کردن به آن‌ها می‌گذرم و امیدوارم که پیشنهادهایم بی‌اثر نماند.

## آیا جنگ داخلی خونین و هفت‌ساله سوریه در حال پایان یافتن است؟

### تقی روزبه

اگر سخنان مهم نماینده ویژه سازمان ملل در مورد سوریه را ببینیم، خبر خوشی در راه است و بارقه‌هایی از امید به پایان یافتن این جنگ به‌غایت ویرانگر و ضد انسانی دیده می‌شود و این در حالی است که اسد و جبهه حامی او احساس پیروزی می‌کنند و جبهه مقابل احساس شکست. اپوزیسیون که کشورهای بزرگ غربی و ترکیه از آنها حمایت می‌کردند دلیل ناکامی خود را تغییر سیاست‌های این دولت‌ها، از برکناری یا سرنگونی اسد به سمت مقابله با داعش و لاجرم تغییر اولویت‌های خود و به‌تبع آن اولویت حامیان منطقه‌ای خود می‌دانند. عمده حامیان آنها شامل ترکیه و فرانسه و آمریکا بودند که با تغییر اولویت‌هایشان، اپوزیسیون تحت‌الحمایه آنها عملاً و به‌تدریج به محاق رفت. البته عامل دیگر و بهمان اندازه مهم، افزایش مداخله و حمایت قاطع حامیان اسد از وی یعنی روسیه و ایران از دمشق بوده است که موازنه قوا را به سود اسد رقم زدند و به ارتش از رمق افتاده او اعتمادیه نفس تازه‌ای بخشیدند. درحالی‌که مخالفان از مناطق مختلف به استان دومیلیون‌نفری ادلب جابجا یا بهتر است بگوییم رانده شدند، بشار اسد نقاط استراتژیک دمشق و حلب، حمص و ... و مراکز ساحلی طرطوش و لاذقیه و... و مناطق دارای منابع انرژی را به‌عنوان سوریه "مفید" تحت کنترل خود قرار داده است. گرچه هنوز هم اوضاع خیلی تثبیت‌شده نیست اما در جهت برتری وی پیش می‌رود. البته از یاد نبریم که گزارش نماینده سازمان ملل نهایتاً با یک اگر بزرگ همراه است، اگر که اسد سرمست پیروزی‌های خود نشود و حاضر به مصالحه سیاسی باشد... و اگر که خود را پیروز جنگ اعلام نکند و آماده پذیرش اعلام آتش‌بس سراسری (به‌جز نقاطی که درگیر داعش و ... است) و یک راه‌حل سیاسی پایدار باشد و اگر که نهایتاً تن به انتخابات آزاد و عادلانه بدهد... وگرنه همان‌طور که او هم گفته است ممکن است سرآغاز جنگ‌های جدید البته ابتدائاً چریکی باشد و به مدت یک دهه ادامه داشته باشد. فعل‌وانفعال مهم دیگر در این عرصه هم‌چنین شکست عقرب داعش در رقه (سقوط دومین پایتخت داعش پس از موصل) و دیرالزور است که به‌نوعی بیانگر پایان یافتن حضور داعش در قد و قامت یک "دولت- خلافت" و صاحب خاک در سوریه و هم‌چنین در عراق است.

البته هر دو این خبرها خوشحال‌کننده است و طبیعی است که پیدا شدن امیدهایی به پایان یافتن یک جنگ خونین و ویرانگر داخلی (و با ماهیتی نیابتی) رخدادی نیست که کسی از آن خوشحال نشود و استقبال نکند، و شایسته است که از همین بارقه‌های امید به صلح هم حمایت شود. بااین‌همه روشن است که تا ریشه‌های بحران و انفجار خشک نشود، از جمله، هم یکه‌تازی و استبداد بی‌امان داخلی و هم توافق کارگردانان اصلی یک جنگ نیابتی، یعنی توافقی در سطح قدرت‌های منطقه‌ای و جهانی صورت نگیرد، امکان به باد رفتن امیدهای به وجود آمده نسبت به برقراری صلح همواره وجود خواهد داشت. نباید تصور کرد که عمده کردن مقابله با داعش توسط دولت‌های غربی به معنی کنار گذاشتن اهداف دیگر منطقه‌ای و ژئوپلیتیکی آنهاست. برعکس تهدید آن منافع به دلیل قدرت‌یابی داعش به‌عنوان یک خطر بالفعل موجب شد که رقبای منطقه‌ای و جهانی، برای نجات آن منافع هم شده موقتاً در برابر دشمن مشترکشان همسو شوند، گرچه چنین سیاستی با توجه به معادلات منطقه‌ای و توازن قوا به‌طور اجتناب‌ناپذیر و ناخواسته، موجب تقویت جبهه حامیان اسد می‌گردد. از آنجاکه چنین توافقی از پشتوانه یک توافق بلندمدت و پایدار بین رقبا در سطوح منطقه‌ای و جهانی برخوردار نیست، چه بسا خارج شدن داعش به‌عنوان خطر عمده و بالفعل از معادلات منطقه، چنین توافقی را شکننده کند. وجود دلایلی چون اولویت‌ها و اهداف دولت ترکیه در منطقه کردستان سوریه و منازعات و رقابت‌های هژمونی طلبانه دیگر قدرت‌های منطقه‌ای و یا جهانی که جنگ نیابتی بازتابی از آن بوده است، بر دامنه نگرانی‌های فوق می‌افزاید. گرچه جنبه‌های فرا منطقه‌ای بحران انفجاری سوریه مثل انفجار پدیده مهاجرت و پناهندگی و تراژدی‌های برآمده از آن و نیز فشار سرریز شدن این بحران به اروپا و نگرانی از قدرت گیری فاشیست‌ها و... و بالاخره فشار افکار عمومی جهان به‌نوبه خود انگیزه‌های مهم و مکملی برای پایان دادن به این فاجعه دست‌ساخت قدرت‌ها به وجود آورده است؛ بااین‌همه اگر این واقعیت دارد که یک طرف احساس پیروزی می‌کند و طرف دیگر احساس نه اگر شکست که نوعی ناکامی، همین می‌تواند پاشنه آشیل مذاکرات جدید باشد.

اگر جنگ ادامه سیاست است به شیوه‌ای دیگر، بسته به آن‌که چگونه پایان یابد، می‌تواند آغازگر جنگ‌های سیاسی ی باشد که خود مقدمه جنگ‌های گرم آتی گردد. بنابراین تحقق آتش‌بس و توافق محتمل طرف‌های منازعه در سوریه باوجود پیدا شدن نشانه‌های تازه و چشم‌انداز امیدوارکننده‌تری در قیاس با تلاش‌های مشابه گذشته، و علیرغم ضرورت هائی که حکم به پایان دادن آن می‌کند، اما در ذات خود به دلیل فقدان پشتوانه توافقی لاقول ضمنی بین قدرت‌های بزرگ رقیب، شکننده است. درواقع اگر بستری مشترک هم وجود داشته باشد بستری است با رؤیاهای متفاوت و چه بسا متضاد، یکی از چالش‌های برآمده از این رؤیاهای متفاوت همانا اهداف منطقه‌ای حکومت اسلامی ایران است که به‌هیچ‌وجه مقبول آمریکا و متحدان منطقه‌ای آن نیست. و از قضا یکی از دلایل رغبت ترامپ به عمده کردن داعش، فراهم کردن شرایطی است که بتواند با نفوذ و سیاست‌های منطقه‌ای جمهوری اسلامی به نحو قاطع‌تری مقابله کند. هم چنان‌که همین رقابت در سطح جهانی بین آمریکا و روسیه نیز در حال شعله‌ورتر شدن است.

دست‌یابی به مصالحه پایدار نیازمند آن است که اولاً در داخل سوریه شرایط گفتگو و حضور و مشارکت سیاسی برای همه طرف‌ها گشوده شود و در سطح جهانی هم به‌نوعی گفتگو و مصالحه بین قطب‌های رقیب فراهم گردد. به همین دلیل در غیاب چنین شرایطی پایان جنگ گرم اگر هم مسجل شود که خود شناسی برای صلح و گامی به جلو است، اما تا فراهم شدن توافقی‌های نسبتاً پایدار، چه بسا برای مدت‌ها با وضعی شکننده و نوعی حالت نه جنگ نه صلح همراه باشد. بدیهی است که طرفین با روی میز گذاشتن مطالبات حداکثری خود شروع کنند. چنان‌که وزیر خارجه فرانسه مجدداً ساز کنار رفتن بشار اسد را کوک می‌کند و یا شاهد فعال کردن پرونده حملات شیمیایی بشار اسد هستیم. البته مطرح کردن جنایت‌های جنگی و هرگونه نقض حقوق بشر از هر سو، توسط مجامع حقوق بشر ضرورتی انکارناپذیر است و مغایرتی هم با مذاکرات و برقراری صلح ندارد، اما طرح آن از سوی قدرت‌های درگیر در جنگ به‌عنوان سنگ‌اندازی به پایان دادن جنگ و برقراری صلح و یا وسیله‌ای برای چانه‌زنی حول منافع خود امر دیگری است.

**در پایان، به طنز می‌توان گفت که همه باید مدیون داعش باشیم! اگر هم امکان صلحی ولو شکننده در سوریه فراهم شده باشد، از ترس داعش بوده است! و امیدوار باشیم که نگرانی از کابوس عروج مجدد آن، اولویت‌ها که دولت‌ها و قدرت‌های منطقه‌ای و فرا منطقه‌ای رابه‌طور نسبی باهم همسو کرده‌اند چنان پابرجا بماند! ... هم‌چنین به اهرم فشار افکارعمومیهلیه جنگ و نیز انگیزه اروپائیان‌ها برای کنترل بحران می‌توان امید بست!**

\* - جهان به کدام سو می‌ورد(۱): نگاهی به چالش‌ها و صورت‌بندی آن‌ها

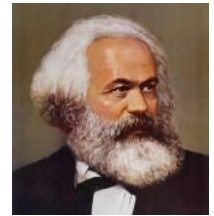
...[http://taghi-roozbeh.blogspot.de/2017/08/blog-post\\_24.html](http://taghi-roozbeh.blogspot.de/2017/08/blog-post_24.html)

نماینده سازمان ملل: اپوزیسیون سوریه بپذیرد که در جنگ پیروز نشده‌اند:

...[https://www.radiofarda.com/a/f4\\_un\\_di\\_mistura\\_syria\\_opposition\\_accept\\_no](https://www.radiofarda.com/a/f4_un_di_mistura_syria_opposition_accept_no)

از قضا یکی از دلایل رغبت ترامپ به عمده کردن داعش، فراهم کردن شرایطی است که بتواند بانفوذ و سیاست‌های منطقه‌ای جمهوری اسلامی به نحو قاطع‌تری مقابله کند.

## «اشباح مارکس» آیا سوسیال‌دموکراسی پاسخگوی مشکلات امروز است؟



### رضا جاسکی

«مسئولیت در اینجا بار دگر، مسئولیت وارث است. چه بخواهند، چه بدانند و یا ندانند، همه انسان‌های کره ارض، امروز به میزانی وارثان مارکس و مارکسیسم هستند، وارثان پروژه و یا نوید مطلقاً بی‌همانندی در شکل فلسفی و علمی‌اش. شکلی که اصولاً غیرمذهبی است، مذهب به معنای اثباتی آن، اسطوره‌ای نبوده، پس ملی نیز نیست.» ژاک دریدا، اشباح مارکس

زمانی که مارکس در آخر عمر به‌طور خستگی‌ناپذیری بر روی شاهکارش سرمایه کار می‌کرد به دوستش انگلس پیشنهاد کرد کتاب "شاهکار گمنام" او نوره دو بالزاک را بخواند. این داستانی بود که تأثیر زیادی بر مارکس گذاشته بود. طی ده سال فرنهوفر نقاش تلاش می‌کند تصویری از زنی که عاشقش است را بر روی بوم به تصویر کشد. اما وسواس بی‌عیب و نقص بودن اثرش همیشه او را عذاب می‌دهد. هرروز قسمتی را تغییر می‌دهد و شاهکارش هیچ‌گاه حاضر نمی‌شود. فرنهوفر حاضر در نهایت، وقتی شاهکارش را به عده‌ای نشان می‌دهد، آن‌ها به‌جز یک نقاشی نامفهوم مملو از خطوط نامربوط و رنگ‌های به‌هم‌ریخته چیز دیگری نمی‌یابند. نقاش ناامید، همه آثارش را می‌سوزاند. روز بعد جسد بی‌جان او را پیدا می‌کنند.

شاهکار گمنام داستانی است در مورد هنرمندی که در جستجوی کمال است. در طی داستان، هنرمند تئوری‌های خود را در مورد هنر، که از آن طریق باید شاهکارش را فهمید، بیان می‌کند. از جمله اینکه می‌بایست در راز و رموز شکل نفوذ کرد و جوهر و حرکت اجسام را فهمید. او از زمان خودش بسیار جلوتر بود و می‌خواست چیزها را از بالا و به‌گونه‌ای متفاوت از دیگران ببیند. از این‌رو از طرف معاصرینش به‌خوبی درک نمی‌شد. بدین‌جهت، فرنهوفر و مارکس نقاط مشترک مهمی داشتند، مارکس نیز به‌جز کمال طلبی‌اش که مجبور شد بارها شاهکارش را بازنویسی کند، آن را به‌گونه‌ای نوشت که هنوز بعد از یک و نیم‌قرن، بحث در مورد منظور واقعی او ادامه دارد.

بنا بر طرح اصلی قرار بود کتاب‌های متعددی نوشته شود اما مارکس توانست فقط جلد اول را منتشر کند و انگلس بار وصله‌پینه کردن جلد‌های دوم و سوم را به عهده گرفت. کائوتسکی بار قسمت تئوری‌های ارزش اضافی را بر دوش کشید. هنگامی‌که ترجمه روسی کتاب به اداره سانسور تحویل داده شد، اداره سانسور در ارزیابی خود از کتاب نوشت که کتاب توسط یک سوسیالیست نوشته شده است اما متن، علمی و پر از فرمول‌های ریاضی است و در نتیجه، "در روسیه تعداد کمی کتاب را خواهند خواند. و افراد بسیار کمی آن را درک خواهند نمود." درست به همین خاطر، اجازه چاپ به آن داده

شد. با این‌وجود، تمام ۹۰۰ نسخه کتاب به‌سرعت به فروش رسید.

برخی از چیزهایی که ما در مورد مارکسیسم خوانده‌ایم احتمالاً ربط زیادی به خود مارکس ندارد. انگلس تلاش زیادی نمود تا اندیشه‌های مارکس را به شکل ساده‌تری در اختیار همه قرار دهد و بخش‌های ناگفته را تا حدی جبران کند. از این‌رو برخی معتقدند آنچه مارکسیسم خوانده می‌شود، شاید بایستی انگلیسیم اطلاق شود. به‌طور کلی می‌توان گفت که در فاز اول شکل‌گیری مارکسیسم، در اکثر موارد رهبران بزرگ جنبش کارگری خود تئورسین بودند، اما در عین‌حال، مجبور بودند برای مسائل عاجل روزمره نیز تصمیم بگیرند. در این دوره به‌ویژه تأکید زیادی بر پایه‌های اقتصادی مارکسیسم شد. اما، مسائل سازمانی نیز، با توجه به استقبال عمومی از مارکسیسم، در رأس توجه قرار داشت. از طرف دیگر بسیاری از نوشته‌های مارکس در دسترس نبودند، در نتیجه، برخی از مطالبی که وارد مارکسیسم شدند، نمی‌توانستند دقت لازمه را داشته باشند. بعد از انقلاب اکتبر ما شاهد شکل‌گیری فاز دیگری از مارکس‌شناسی می‌شویم. در این فاز، عده‌ای با دسترسی به نوشته‌های اولیه مارکس، به‌ویژه نوشته‌های وی از ۱۸۴۴، سعی نمودند سیمای جدید و کمتر اقتصادی از مارکس به وجود آورند. در این دوره مارکس جوانی که مملو از ایده‌های انسانی بود، سر برافراشت، و مارکسیسم اومانستی یا گرفت. مارکس جوان در مقابل مارکس پیر قرار داده شد و عده‌ای توانستند مارکسیسم اقتصادی و حزبی دوره اول را به‌شدت موردانتقاد قرار دهند. از دهه شصت به بعد مارکس‌شناسی وارد مرحله جدیدی شد.

در این مرحله مجدداً بر تفاوت مارکس جوان و پیر تأکید گشت، چیزی که مارکسیست‌های اومانیست بر آن پای می‌فشردند. اما در این مرحله که لویی التوسر سردمدار آن بود، بر این نکته تأکید شد که برداشت درستی از نوشته‌های اقتصادی مارکس صورت نگرفته است. التوسر، درک لینی از ایدئولوژی را تغییر داد. در همین زمان با انتشار گروندریسه اطلاعات بیشتری در اختیار پژوهشگران قرار گرفت، اما جالب اینکه طرفداران التوسر این نوشته‌ها را که حاوی مطالب جالبی در مورد کاپیتال بودند مورد کم‌توجهی قرار دادند. در این دوران پژوهشگران آلمانی چون هانس-یورگ بک‌هاوس، میکائیل هاینریش،... به بررسی مجدد آثا مارکس پرداختند. طبعاً بعد از فروپاشی سوسیالیسم واقعاً موجود، مرحله جدیدی شروع گشت. نوشته‌های دیگری از مارکس در اختیار پژوهشگران قرار گرفت. ویژگی این مرحله این است که برخی از مارکس‌شناسان به دنبال دوره بندی کردن

مراحل تکامل اندیشه مارکس نیستند. آن‌ها نمی‌خواهند در درجه اول مارکس پیر را در مقابل مارکس جوان قرار دهند. ویژگی این دوره این است که ابهامات و تناقضات مارکس در نظر گرفته می‌شود. مثلاً، کار مجرد یکی از موضوعات مهم نظریه مارکس است، اما او گاهی از آن تعبیری فیزیولوژیکی و گاهی اجتماعی داشت. تعبیر فیزیولوژیکی مارکس در چاپ اول نقد اقتصاد سیاسی وجود داشت، ولی بعداً به هنگام چاپ اول جلد اول سرمایه حذف شد، تا این‌که دوباره در چاپ دوم ظهور کند. آیا این رفتار به معنی عدم اطمینان مارکس در این مورد مشخص نیست؟ امروز با توجه به چنین شک و تردیدی، چقدر باید بر این بخش از تئوری مارکس تأکید کرد؟ از آنجاکه مارکس در دوران مشخصی زندگی می‌کرد، متأثر از متفکران بزرگ هم‌زمان خود مانند داروین، اسپنسر، میل و غیره بوده است. آیا می‌توان با توجه به نظرات این افراد و حوادث آن زمان برخی از نکات مبهم و یا متناقض را بهتر فهمید؟

نتیجه اینکه امروز ما هنگامی‌که از مارکسیسم سخن می‌گوییم و یا چیزی را به مارکسیسم منتسب می‌کنیم، باید قدری احتیاط به خرج دهیم. باوجود آنکه تعداد مارکسیست‌ها و نفوذ آنان نسبت به دوران قبل از فروپاشی سوسیالیسم واقعاً موجود بسیار اندک است، اما هنوز عده‌ای خود را مارکسی و نه مارکسیست خطاب می‌کنند، تا بدین‌وسیله خود را در معرض اتهامات احتمالاً نادرست قرار ندهند.

یکی از مهم‌ترین و پرمجداله‌ترین تئوری‌های مارکس، تئوری ارزش اضافی است. در عین‌حال این تئوری یکی از تئوری‌هایی است که کمتر از هر تئوری دیگر او درک شده و باعث مجادله‌های سیاسی و علمی زیادی تا به امروز گشته است.

### تئوری ارزش مارکس

احمد پورمندی در رابطه با نقش برنشتاین در شکل‌گیری افکار سوسیال‌دموکراسی می‌نویسد: "بعد از انشعاب کمونیست‌ها، سوسیال-دموکراسی که تا آن زمان بخش بزرگی از گرایش‌ها سوسیالیستی و چپ را در برمی‌گرفت، جنبه خاص‌تر و شفاف‌تری یافت و به‌تدریج برمدار اندیشه کسانی نظیر ادوارد برنشتاین، در مسیری به‌کلی متفاوت با کمونیسم تکامل یافت. برنشتاین ضمن آنکه پایه‌های تئوری و فعالیت سوسیال-دموکراسی را دکتورین مارکس و انگلس می‌دانست، در زمینه ماتریالیسم تاریخی، ماتریالیسم دیالکتیک، تئوری ارزش اضافی، تئوری بحران، تئوری انباشت، تئوری دولت و اعتقاد به نقش انقلاب، نظرات مارکس را مورد نقد قرار داد." (احمد پورمندی، عدالت از دیروز تا فردا، نشریه میهن) او سپس خواننده را به مقاله حبیب پرزین در مورد اختلافات برنشتاین با مارکس ارجاع می‌دهد.

## آیا سوسیالدمکراسی ...

ادامه از صفحه ۱۳

اما اصل ماجرا در رابطه با تئوری ارزش چه بود؟

در سال ۱۸۹۴ انگلس بالاخره توانست جلد سوم سرمایه را منتشر کند. ادوارد برنشتاین در رابطه با آن سری مقالاتی را در نشریه عصر نو منتشر کرد و در پایان این مقالات نوشت، اکنون دیگر شکی باقی نیست که سوسیالیسم یک علم است. انگلس این مقالات را "بسیار مغشوش" ارزیابی کرد. در این زمان، طرفداران تئوری مطلوبیت نهایی (مارجینالیست‌ها) و در رأس آنان بوهم-باورک حملات خود را به تئوری ارزش مارکس آغاز کرده بودند. برنشتاین فکر می‌کرد که پاسخ همه انتقادات را در جلد سوم می‌یابد. انگلس تلاش نمود که در حد توان پاسخ آن‌ها را بدهد اما برنشتاین نه دست‌نوشته‌های مارکس در جلد سوم و نه توضیحات انگلس را کافی تلقی نمود. چند سال بعد او به این موضوع دوباره بازگشت. حبیب پوزین در این باره می‌نویسد: "برنشتاین معتقد بود ارزش به شکلی که مارکس مطرح کرده وجود خارجی ندارد، و تنها واقعیت اقتصادی قیمت است. او تئوری ارزش کار را فقط یک فرضیه یا توجیه فکری قیمت دانست." (حبیب پوزین، رویزونیسم ادوارد برنشتاین، اخبار روز)

مارکس کتاب کاپیتال را بر اساس طرح بسیار مشخصی نوشت. او بنا بر سیستم دیالکتیکی هگل، از عام شروع نموده و به سمت خاص رفت. از این‌رو، در جلد اول کتاب سرمایه، از ابتدایی‌ترین شکل کالایی شروع نمود. در واقع او به این صورت کالا را در شکلی بسیار ساده مورد بررسی قرارداد و سعی نمود گام‌گام پیچیدگی قضیه را بیشتر نماید. هدف وی به تصویر کشیدن مهم‌ترین و عام‌ترین قوانین اقتصاد کالایی بدون در نظر گرفتن موضوعاتی که قضیه را پیچیده می‌سازد و یا اینکه می‌تواند بر عام‌ترین مبانی تولید کالایی سایه افکند، بود.

پس از سبک مارکس این سؤال مطرح شد که تولید کالایی ساده بدون در نظر گرفتن تغییرات عرضه و تقاضا، دستمزدها، ترکیب ارگانیک سرمایه، تخصص،... چه دردی را می‌تواند دوا کند؟ در این رابطه انگلس به قضیه از بعدی تاریخی نگاه کرد و معتقد بود که تاریخ بستر گذار اشکال ساده به پیچیده است و از این‌رو آن توصیف مرحله‌ای پیشاسرمایه‌داری است. درحالی‌که بر اساس نوشته‌ای که کائوتسکی در اوایل قرن بیستم در سال ۱۹۰۳ منتشر نمود، مارکس کاپیتال را بر پایه دیگری قرار داده بود. این نوشته موردتوجه هیچ‌کس واقع نشد تا اینکه اقتصاددان اتحاد شوروی، ایزاک ایلیچ روبین توانست توضیح قانع‌کننده‌ای در رابطه با این قضیه ارائه دهد. بنا به گفته او، مارکس بر اساس تجرید عقلانی و مدلی ساده که تجریدی از واقعیت بود جلد اول کتاب سرمایه را نوشته بود. مدل کالایی ساده وی، برخلاف تصور برخی، تولید پیشاسرمایه‌داری را توضیح نمی‌داد. روبین در سال ۱۹۲۴ کتابی در این رابطه نوشت. متأسفانه وی در ارتباط با

تصفیه‌های خونین استالین به طرز فجیعی به قتل رسید و ارزیابی وی که متفاوت از درک رسمی آن زمان بود نیز به فراموشی سپرده شد تا اینکه چند دهه بعد موردتوجه قرار گرفت. اما نظریه ارزش چه بود؟

بنا بر تعریف مارکس، کالا دارای دو ویژگی است. اول، آن دارای ارزش مصرفی است. ارزش مصرفی کالا مربوط به محتوی مادی آن است چیزی که باعث می‌شود که انسان‌ها به خاطر ارزش مصرفی آن را بخرند. خریدارها می‌توانند به خاطر دلایل مختلفی یک کالا را بخرند. مارکس می‌گوید، ویژگی این نیازها، مثلاً اینکه آن‌ها از شکم سرچشمه می‌گیرند یا خیال، هیچ فرقی در اصل قضیه ایجاد نمی‌کند. دیگر اینکه مهم نیست که کالا چگونه نیاز انسانی را برطرف می‌کند، مثلاً مانند مواد غذایی به سرعت و یا اینکه به‌طور غیرمستقیم از طریق یک ماده تولیدی که در کالای دیگری مورد استفاده قرار می‌گیرد. ارزش مصرفی یک کالا بیانی است از کیفیت آن. اما ما نمی‌توانیم دو کیفیت را با یکدیگر مبادله کنیم. برای این منظور، بایستی کمیت‌های همسنگ را مبادله کنیم. مارکس از ارزش، ارزش مبادله‌ای، جوهر ارزش نام می‌برد. هر کالایی ارزش مبادله‌ای دارد. از این طریق ما می‌توانیم مثلاً دو لیتر شیر را با یک کیلو تخم‌مرغ مبادله کنیم. به هنگام خریدوفروش، ارزش یک کالا خود را به شکل ارزش مبادله آن نشان می‌دهد.

از زمان اسمیت و ریکادو مشخص شده بود که ارزش محصول کار انسانی است. به هنگام مبادله میزان کاری که در تولید کالاها صرف شده است، مقایسه می‌شوند. ادام اسمیت به هنگام توضیح سود در تولید کالایی ساده به مسئله ارزش اضافی برمی‌خورد، اما سعی می‌کند که از طریق تعریف دو نوع کار، "embodied labour" و "labour commanded" مسئله را دور زند. مارکس با تعریف ارزش اضافی نشان می‌دهد که کارگر به‌جز دستمزد خود، ارزش اضافی تولید می‌کند که کارفرما به هنگام فروش کالا آن را به‌عنوان سود تصاحب می‌کند.

در رابطه با تئوری ارزش مارکس، به‌جز نظرات روبین، در طی یک‌صد سال گذشته اقتصاددانان مارکسیست و غیر مارکسیست در حال بحث‌وجدل هستند. قسمتی از انتقادات برنشتاین به مارکس، متأثر از نظرات بوهم-باورک بود. من در حد توان خود، به‌طور خلاصه نظر هایپنریش، مارکس‌شناس متأخر آلمانی که برخی از نظرهایش جنجال‌برانگیز نیز شده است، را شرح می‌دهم.

هسته مرکزی انتقاد مارکس از سرمایه‌داری در تئوری ارزش او قرار دارد. در تئوری کلاسیک ارزش اسمیت و ریکاردو، ارزش کالا بر اساس کار موجود در کالا تعیین می‌شود. در مقابل آن‌ها، مارجینالیست‌ها، از جمله بوهم-باورک، معتقد بودند که ارزش کالا بر اساس مطلوبیت آن و از طریق قانون عرضه و تقاضا تعیین می‌شود. مارکس معتقد به تئوری دیگری، خصوصیت دوگانه کار تولیدی بود. بر اساس نظر مارکس، ارزش یک کالا به بر اساس کار مشخص (مثلاً کار آهنگر، بنا و غیره)، در یک کالا بلکه کار مجرد تعیین می‌شود. در جامعه متناسب با سطح فنی تولید، کار اجتماعی

لازمی که صرف تولید کالا می‌شود، ارزش کالا را تعیین می‌کند. بنابراین، یک میل توسط کار مشخص یک نجار تولید می‌شود، و توسط کسی که نیاز به میل دارد، خریداری می‌شود. درعین‌حال، میل دربردارنده کار مشخصی است که می‌توان آن را تا حد یک کار مجرد تقلیل داد.

اما، این مگر همان تئوری اسمیت نیست؟ نه. در تئوری اسمیت ارزش جز ذاتی کالا است. در تئوری مارکس، بر خصلت دوگانه کالا تأکید می‌شود. یعنی اینکه یک کالا بایستی دارای ارزش مصرفی معینی باشد تا اینکه خریدار آن را بخرد. اگر ده‌ها کارگر با صرف صدها ساعت کار، اتومبیلی را تولید کنند که بفروش نرسد، آن اتومبیل ارزشی ندارد. اما ارزش مصرفی کالا، مثلاً نان، که بر اثر کار مشخص تولیدکننده، نانوا، تعیین می‌شود را باید بتوان به کار مجردی که از همه‌کسانی که در پروسه کار دخالت دارند، بدون در نظر گرفتن اختلافات و مهارت‌هایشان تقلیل داد. پل سوئیزی در این باره می‌گوید: "کار مجرد، در معنای کاملاً صریحش این است که همه ویژگی‌های کار یک نوع کار را از دیگری متمایز می‌کند، نادیده می‌گیرد. به‌طور خلاصه، کار مجرد، همان‌طور که مارکس به‌وضوح نشان می‌دهد، معادل "کار به‌طور کلی" است؛ چیزی است که در همه فعالیت‌های انسانی مشترک است.".

بنا به گفته هایپنریش مارکس در چند مورد تعبیری فیزیولوژیکی از کار مجرد می‌کند. مثلاً اینکه در همه کارهای مجرد، از مغز، دست، انرژی استفاده می‌شود. به عبارتی، "همه کارها، مصرف نیروی کار در معنای فیزیولوژیکی آن هستند و به خاطر ویژگی یکسان کار انسانی یا کار مجرد انسانی، ارزش‌ها را ایجاد می‌کنند." این تعبیر، با تعریف اصلی وی در تناقض قرار می‌گیرد. این حالت بازگشت به ادام اسمیت است، چراکه از آن می‌توان به این نتیجه رسید که کار فردی که در تولید یک کالای مشخص به کار گرفته می‌شود، ارزش کالا را تعیین می‌کند.

اما در تعبیر عمومی وی، ارزش یک رابطه اجتماعی است. وقتی که کالاها به هنگام مبادله در مقابل یکدیگر قرار می‌گیرند، آنگاه می‌توان به این نتیجه رسید که آن‌ها دارای میزان کار اجتماعی لازم هستند و جزئی از کار مشترک اجتماعی محسوب می‌شوند. "وقتی که کالاها متفاوت در مبادله خود را معادل قرار می‌دهند، آن‌ها کار متفاوت خود را به‌مثابه کار انسانی معادل در نظر می‌گیرند." بنابراین به هنگام مبادله، خصوصیات مشخص کالاها حذف می‌شوند و تجرید صورت می‌گیرد. مطابق این تعریف، ارزش در درون کالا قرار ندارد، ذاتی آن نیست. بنابراین، این نسخه مارکسی تکیه بر تفسیری اجتماعی و نه طبیعی از تئوری ارزش دارد. این تئوری ادامه تئوری اسمیت یا ریکاردو نیست.

اگر کالاها فقط به هنگام مبادله دارای ارزش مبادله می‌شوند پس نمی‌توان از وجود کار مجرد در کالا صحبت نمود. کار مجرد فقط وقتی معنی پیدا می‌کند که کالاها به شکل جمعی در مقابل یکدیگر قرار داده می‌شوند. ارزش کالاها بیان ارزش جداگانه آن‌ها نیست.

...

## آیا سوسیالدمکراسی ...

ادامه از صفحه ۱۴

در همه جوامع غیر کالایی هم کار اجتماعی مشترکی وجود دارد، اما در این جوامع، کار فردی صنعتگران در آن کاملاً آشکار است. وجه مشخصه یک جامعه کالایی این است که تولید خصوصی است و ویژگی اجتماعی آن نه در موقع تولید بلکه در زمان مبادله خود را نشان می‌دهد. کالاها قبل از مبادله وجود ندارند و نمی‌توانند به مثابه محصولات مجزا ارزشی داشته باشند. آن‌ها قبل از مبادله محصولاتی با ارزش مصرفی هستند. از این رو، کار مجرد چیزی نیست که به کالاها از طریق ویژگی طبیعی کار اضافه شود. "شکل اجتماعی کار در جامعه سرمایه‌داری به مثابه کار مجرد معادل با کالا به عنوان شکل اجتماعی کار تولیدی است." هاینریش می‌گوید، فقط بر پایه این برابری نه ذاتی بلکه ویژه اجتماعی است که می‌توان از کار مجرد سخن گفت. بنا به گفته هاینریش، با توجه به دست‌نوشته‌های ناشناخته مارکس که برای مقدمه چاپ فرانسوی نوشته، می‌توان به این نتیجه رسید که او پیش‌ازپیش بر این تعبیر اجتماعی از کار مجرد تأکید داشت. مارکس در این نوشته می‌گوید، "تقلیل کارهای خصوصی مشخص و درعین حال متفاوت به تجزیه مبتنی بر کار برابر انسانی، می‌تواند فقط از طریق مبادله، که در واقع محصولات با کارهای مختلف را باهم معادل می‌سازد، صورت پذیرد."

این تفسیر از تئوری ارزش را قبلاً هم روبین در دهه ۱۹۲۰، لوچینو کولنتی در دهه ۱۹۷۰، و برخی دیگر نیز در گذشته مطرح کرده بودند. اما بسیاری وجود داشته و دارند که تفسیری طبیعی و نه اجتماعی از تئوری ارزش و کار مجرد می‌دهند. خوانش کلاسیک از سرمایه، با بخش‌های، اشکال ارزش، فنیسیم، فرایند مبادله و پول در جلد اول سرمایه که بین تحلیل کالا و ارزش اضافی قرار دارند، دچار مشکل می‌شود. کسانی چون برنشتاین، و نیز خوانندگانی که پیش از آنکه علاقه‌ای به پروسه تولید داشته باشند، به پروسه توزیع علاقه دارند، این بخش‌ها زائد به نظر می‌رسند. اما خطر تفسیر طبیعی از ارزش چه ریسکی می‌تواند در بر داشته باشد؟ اگر فرض بر این گذاشته شود که تمام ارزشی که کارگران تولید می‌کنند در کالاها وجود دارند اما دستمزدی که به کارگران پرداخت می‌شود، معادل این ارزش نیست، یعنی کارگران شیره جانشان کشیده می‌شود و آن‌ها در هر حالتی ارزش اضافی را تولید می‌کنند. نتیجه این می‌شود که می‌توان با رفورم‌هایی در عرصه‌های غیر تولیدی، تغییراتی اساسی در شیوه تولید سرمایه‌داری ایجاد کرد. می‌توان از طریق رفورم‌های باز توزیعی حقوق کارگران را بیشتر نمود و در فکر از بین بردن تولید کالایی، کار مزدی، ارزش اضافی نبود. می‌توان اشتباهات، تولید هر کالایی را به غلط دارای ارزش اضافی تلقی نمود، حتی اگر آن کالا از نظر مصرف‌کنندگان بی‌ارزش باشد. از سوی دیگر، می‌توان به

این نتیجه غلط رسید که ارزش در همه جوامع به یک‌شکل ایجاد شده و می‌شود. چنین درکی قاصر از فهم بتواره‌گی کالا در سرمایه‌داری است.

بنابراین اکنون می‌توانیم به این گفته برنشتاین که نوشت: "الزامه این تئوری، مجرد کردن‌ها و تقلیل دادن‌های زیادی در شرایط واقعی تولید و مبادله است. در وهله اول در مبادله باید گوناگونی و ارزش مصرف کالاها را کنار گذاشت، بعد باید با کنار گذاشتن شرایط و کیفیت کار، کارهای با کیفیت بالا و پیچیده را به کار مجرد و ساده مبدل کنیم... چون محاسبه ارزش کالا به دلیل وجود نداشتن فاکت‌های لازم حتی برای یک اقتصاددان بسیار ورزیده هم امکان‌پذیر نیست. فرض تئوری ارزش کار این است که در میانگین شرایط وقتی که عرضه و تقاضا برابر باشند، قیمت کالا برابر با ارزش آن خواهد بود اما این فرض قابل‌اثبات نیست. اقتصاد مارکسیستی هیچ توضیحی ندارد که در جامعه مدرن چه مکانیسمی برابری قیمت و ارزش را تنظیم می‌کند." (حبیب برزین، رویزونیسم ادوارد برنشتاین، اخبار روز)، پاسخ دهیم. مارکس در پی بررسی چگونگی روند مبادله، و تعیین قیمت در اقتصاد سرمایه‌داری نیست. مارکس نمی‌خواهد به بررسی روابط پولی در سرمایه‌داری بپردازد. او در پی پاسخ به این است که چگونه فعالیت کاری مردم در جامعه سرمایه‌داری تنظیم می‌شود. او در پی یافتن پاسخ پرسش‌های اسمیت و ریکاردو نیست. از این رو دیانا السون معتقد است که تئوری ارزش مارکس در درجه اول مربوط به کار است و نه قیمت. تئوری ارزش کار اسمیت و ریکاردو بدل به تئوری کار ارزش می‌شود. اینکه ارزش چگونه بر کار تأثیر می‌گذارد و نه برعکس.

این در واقع پاسخی است به بوهم-باورک، برنشتاین و همه دیگرانی که در پی یافتن پاسخ‌های مناسب برای پرسش‌هایی که برای مارکس از ارزش کمتری برخوردار بود است. البته، او به هنگام پاسخ دادن به این پرسش، به بسیاری از سؤالات دیگر هم جواب داد. این به معنی آن نبود که او خواهان هیچ پرسش دیگری نبود. او کاملاً از رابطه عرصه و تقاضا در قیمت اطلاع داشت. در پی پاسخ به بسیاری از سؤالات دیگر هم بود اما هیچ‌گاه نتوانست پروژه سرمایه را به پایان برساند. او می‌خواست به پرسش‌هایی پاسخ دهد که اقتصاد سیاسی به آن‌ها نمی‌پرداخت. از همین رو عنوان فرعی کتاب سرمایه را، نقد اقتصاد سیاسی گذاشت.

بنا به گفته روبین، مارکس: "... "ارزش" کالاها را در رابطه‌اش با "کار"، با برابرسازی و توزیع کار در تولید، تحلیل می‌کند. نظریه مارکس نه هرگونه مبادله اشیا، بلکه فقط مبادله‌ای را تحلیل می‌کند (۱) که در جامعه کالایی، (۲) میان تولیدکنندگان مستقل کالا، (۳) و آنگاه صورت می‌گیرد که مرتبط با فرایند بازتولید به شکل معینی، باشد و از این رو یکی از مراحل ضروری فرایند بازتولید را تشکیل دهد. به هم‌پیوستگی فرایندهای مبادله و توزیع کار در تولید، حواس ما را (برای تحلیل نظری) روی ارزش محصولات کار

(برخلاف اقلام طبیعی، که ممکن است قیمت داشته باشند...)، و سپس صرفاً روی محصولاتی که بازتولید پذیرند، متمرکز می‌کند. (روبین، نظریه ارزش مارکس)

در انترناسیونال دوم تمایلی وجود داشت که بر نقش اقتصاد در نظرات مارکس تأکید کند. هرچند که انگلس معتقد بود که خود وی و مارکس نیز در این بدفهمی کمی نقش داشته‌اند. این بدفهمی تا آنجا پیش رفت که بسیاری کار مارکس را دنباله ساده کار ریکاردو قلمداد نمودند. مارکس خود در جلد اول سرمایه به کار علمای بزرگ اقتصاد سیاسی در مورد تئوری ارزش این‌گونه می‌نگرد: "اقتصاد سیاسی، ارزش و مقدار آن را، هرچند به صورت ناقص، تحلیل کرده و آنچه را که در پس پشت این اشکال است کشف کرده است. اما هرگز حتی یک‌بار از خود سؤال نکرده است که چرا کار در ارزش محصولش و زمان کار با مقدار همان ارزش، نمایانده می‌شود."

به عبارتی، اقتصاد سیاسی فهمیده است که کار میزان ارزش را تعیین می‌کند، یعنی آنچه ارزش "اشیا" را معین می‌کند، کار انسانی است. اما محتوای ارزش کالا قابل‌رؤیت نیست. دوم، اما چرا کار انسانی شکل ارزش کالا را به خود می‌گیرد؟ تحت کدام شرایط تاریخی-اجتماعی، کار شکل کالایی به خود می‌گیرد؟ این‌ها پرسش‌هایی بودند که اقتصاد سیاسی آن زمان نمی‌توانست پاسخ دهد، مارکس می‌گوید اقتصاددانان نمی‌توانستند ببینند که "شکل ارزش محصول کار نه فقط مجردترین بلکه عام‌ترین فرم را در جامعه بورژوازی می‌گیرد. آن اقتصاددانان سیاسی فکر می‌کردند که تولید کالایی در همه جوامع وجود داشته، اما از نظر مارکس تولید کالایی مختص جامعه بورژوازی بود. از نظر اقتصاددانان سیاسی آن زمان، کالا پدیده‌ای طبیعی بود و در همه جوامع قدیمی و جدید وجود داشته است. اسمیت و ریکاردو، به‌طور کامل در پی کشف ارزش مبادله و نه ارزش بودند. سؤال مارکس این بود که چرا کار شکل کالا را به خود می‌گیرد؟ و چرا "کار انسانی"، ارزش "چیزها" را می‌آفریند؟

نظریه ارزش مارکس در پی آن نیست که کار را به‌صورت ذاتی که در هر کالایی وجود دارد و به آن ارزش دهد، تعریف کند. بنابراین طرح سؤالات بوم‌باورک، مثلاً قیمت آثار هنری، آیا مبلغ پرداختی یک خریدار با کار متجسم در آن برابر است؟ جواب ساده این خواهد بود: احتمالاً نه (بسته به شهرت نقاش). پول فرم پرداختی است که برای مبادله اشیا از آن استفاده می‌شود. از پول در طی قرن‌ها پیش از ظهور سرمایه‌داری برای مبادله کالا استفاده می‌شده است. آن شکل مادی خود و منطق خاص خود را دارد. مارکس نظریه خود را در مورد اشیایی طرح می‌کند که بازتولید می‌شوند. از این رو پولی که برای یک تابلو نقاشی پرداخت می‌شود ربطی به کار متجسم درون آن ندارد. تئوری او در شرایط عادی رقابت آزاد مطرح است نه تابلو نقاشی که فقط از آن یک نمونه وجود داشته و خواهد داشت. این مبادلات بخشی از مبادله محصولات در جامعه سرمایه‌داری هستند، اما از اشکال فرعی چنین جامعه‌ای محسوب می‌شوند.

آیا رابطه قیمت و ارزش واقعی است یا فقط یک بازی فکری؟ د. سال‌های اخ

## آیا سوسیالدمکراسی ...

ادامه از صفحه ۱۵

آیا رابطه قیمت و ارزش واقعی است یا فقط یک بازی فکری؟ در سالهای اخیر اندازهگیری‌های در مورد رابطه قیمت کالاها و ارزش آنان صورت گرفته که نشان می‌دهد، مثلاً نیلز فرولیش در آلمان، که قیمت‌ها حول ارزش آنان دور می‌زنند هرچند که این دو باهم اختلاف دارند.

### بت‌وارگی

در یک جامعه پیشاسرمایه‌داری، انسان‌ها مواد موردنیاز خود را تهیه می‌کردند و خودکفا بودند. در عین حال، آن‌ها مازاد تولید خود را به دیگران می‌فروختند. اما این طرز تولید تفاوت ماهوی با تولید کالایی دارد که در آن نیروی کار هم به شکل کالا فروخته می‌شود. تحت شرایط مالکیت خصوصی و مبادله کالا، تولیدکنندگان مستقل صفاً از طریق خریدوفروش با هم پیوند دارند. مبادله کالاها و تقسیم‌کار از طریق بازار صورت می‌گیرد. تولیدکنندگان بدون ارتباط مستقیم با یکدیگر به تولید کالا می‌پردازند. کارگران برای فروش کار خود به بازار مراجعه می‌کنند. بنا به گفته روبین، مردم در اقتصاد کالایی صرفاً از طریق و به واسطه اشیاء با یکدیگر رابطه برقرار می‌کنند. رابطه خریدوفروش رابطه اساسی جامعه کالایی است. روابط تولیدی در میان مردم از طریق مبادله اشیاء ایجاد می‌شود. کارگران، زمین‌داران، سرمایه‌داران از نظر حقوقی مستقل هستند و روابط تولیدی میان آن‌ها نیز شکل خریدوفروش را به خود می‌گیرد.

بت‌وارگی ربطی به توهمات ناشی از تجربیات انسان‌ها ندارد. آن زائیده ایدئولوژی نیست. این اصطلاحی است که مارکس از آموزه‌های مذهبی اخذ کرد و بنا بر آن انسان‌ها برخی از ویژگی‌ها را به چیزهایی نسبت می‌دهند که ربطی به آن‌ها ندارد. مثلاً فوتبالیستی که گلزن خوبی است اما گلزنی خود را به پیراهنی که برایش شانس می‌آورد، یا گردنبندی که به گردن دارد نسبت می‌دهد. کشاورزی که زمینش با زمین همسایه‌اش فرقی ندارد او با زحمت فراوان می‌تواند محصولات خوبی به دست آورد، کاری که همسایه‌اش موفق به آن نمی‌شود، اما باین‌حال محصول خویش را به پرباری زمین نسبت می‌دهد. در مناسبات اجتماعی سرمایه‌داری، ارزش کالا نتیجه کار اجتماعی لازم برای تولید آن است اما این امر نامرئی می‌گردد. در نتیجه، سود ناشی از سرمایه محسوب می‌شود.

تئوری ارزش کار مارکس دقیقاً با تئوری فیتیشیسم او مطابقت دارد. از این رو مارکس می‌گوید که اقتصاد سیاسی نتوانسته است سؤالات درست را طرح کند "چرا کار در ارزش محصولات و زمان کار با مقدار همان ارزش، نمایانده می‌شود". مشکل تئوری ارزش طبیعی این است که با طرح این مطلب که کالا دارای ارزش ذاتی بوده و میزان ارزش هر کالایی بنا بر زمان کاری که در آن به کاررفته، تعیین می‌شود، خود باعث کژفکری می‌گردد. به کار ویژگی نسبت داده می‌شود که فقط تحت شرایط خاصی و در

مبادله کالا واقعیت دارد. به عبارتی این خود نوعی فیتیشیسم است. باز به همین دلیل، تئوری طبیعی ارزش کار نمی‌تواند این موضوع را توضیح دهد که چرا کار مجرد شامل بخش تولید می‌شود و بخش توزیع و خدمات را در برنمی‌گیرد. این مشکلی است که طرفداران اسمیت و ریکاردو و یا مارکسیست‌هایی که درک غلطی از نظرات مارکس داشتند با آن روبرو می‌شوند. از نظر مارکس هر کاری تولید ارزش نمی‌کند. چگونگی توزیع سود در بخش‌های مختلف خود بحث جداگانه‌ای است.

اما طرفداران تئوری اجتماعی ارزش باید بتوانند به یک پرسش پاسخ دهند. بالاخره ارزش در کجا ایجاد می‌شود در تولید و یا در بازار به هنگام مبادله؟ ارزش یک چیز نیست، بلکه یک رابطه اجتماعی است. از این نظر، آن در واقع نه در تولید و نه در مبادله ایجاد نمی‌شود. آن‌هم به تولید و هم مبادله نیاز دارد. این‌که مارکس از شی‌شدگی ارزش سخن می‌گوید، درست به همین خاطر است. هاینریش در این رابطه مثالی دارد. بیایید این گزاره که دو شی قرمز هستند را باینکه دو کالا جوهر ارزش‌دارند مقایسه کنیم. در مورد اول ما نیازی نداریم که آن‌ها را در یک رابطه قرار دهیم. سبب قرمز و کلاه قرمز هر دو قرمز هستند بدون آنکه ما نیازی به مقایسه آن‌ها داشته باشیم. اما در مورد آخری، دو کالا فقط در ارتباط با یکدیگر جوهر ارزش‌دارند. بنابراین در واقع ما در حالت دوم نمی‌توانیم از یک خاصیت نام ببریم.

اما ما پدیده‌های مختلفی را در جامعه سراغ داریم که همین وضعیت را دارند. مثلاً اندرش رامسی معتقد است هنگامی‌که ما می‌گوییم یک رهبر کاریزما دارد، این خصوصیت فقط تحت شرایط خاصی می‌تواند ایجاد شود. رهبری که توده‌ای در پشت خود نداشته باشد را ما دارای کاریزما نمی‌نامیم. این خصوصیت فقط وقتی به وجود می‌آید که یک رهبر با طرفدارانش رابطه خاصی ایجاد کند. قبل از ایجاد چنین رابطه‌ای هیچ‌کس نمی‌گوید که آن رهبر کاریزما دارد اما مردم آن را کشف نکرده‌اند. در این‌حالت فرد یادشده کاریزما ندارد. طبعاً یک رهبری که بخواهد یک رابطه کاریزمایی با طرفدارانش برقرار کند، بر سر این موضوع مدت‌ها کار می‌کند اما همه رهبرانی که چنین آرزویی در سردارند موفق نمی‌شوند. به عبارت دیگر برای ایجاد چنین رابطه اجتماعی، هم به کار و تلاش‌های رهبر و هم یک رابطه بین این دو نیاز داریم.

### برنشتاین و مارکس

وقتی‌که مارکس به تحلیل مناسبات سرمایه‌داری می‌پردازد، او هیچ‌گاه سرمایه‌داران را سرزنش نمی‌کند. انتقاد او انتقادی اخلاقی نیست. او نمی‌گوید که همه سرمایه‌داران آدم‌های بدی هستند. جانی یا خون‌خوارند. حتی هنگامی‌که از بهره‌کشی و استثمار کارگران صحبت می‌کند، و نشان می‌دهد که چگونه کارگران در پروسه تولید کار اضافی ایجاد می‌کنند که بعداً توسط سرمایه‌داران تصاحب می‌شوند. استثمار کارگران به معنی آن نیست که به کارگران حقوق

خیلی کمی پرداخت می‌شود، و یا کارگران از هیچ‌گونه مزایایی برخوردار نیستند. او حتی نمی‌گوید که به کارگران اجحاف می‌شود و کارفرما باید بخش ارزش اضافی را به کارگر بپردازد. از نظر او در جامعه سرمایه‌داری کارگر به‌عنوان فردی آزاد نیروی کار خود را بفروش می‌رساند، کارفرما طبق قانون، ارزش اضافی را تصاحب می‌کند. آنچه او می‌گوید این است که در جامعه تولیدی سرمایه‌داری، سرمایه‌دار در پی کسب سود بیشتر است و برای ایجاد سود بیشتر طبعاً او راه‌های زیادی ندارد و سعی می‌تواند از اختیارات خود حداکثر استفاده را نموده، بهره‌وری کار را افزایش دهد، کارگران را مجبور به کار اضافی نماید،... آنچه او می‌گوید این است که تا زمانی که سیستم تولید سرمایه‌داری وجود دارد بهره‌کشی هم وجود خواهد داشت. او نشان می‌دهد که سرمایه‌داری در این راه نه فقط کارگران استثمار می‌شوند، بلکه زمین و دیگر منابع طبیعی را از بین می‌برند. او می‌گوید، تنها راه مقابله با پیامدهای ناهنجار سرمایه‌داری، تغییر آن است.

انتقاد برنشتاین از سرمایه‌داری اخلاقی بود. به نظر می‌رسد برخی از انتقادات او به مارکس، قبل از هر چیز نقد درک خود وی، و یا دیگران، از آموزه‌های مارکس بود. مثلاً اینکه نمی‌توان سوسیالیسم مارکسی را علمی نامید چراکه بسیاری از آموزه‌های ناقابل اثبات کردن نیستند. واقعیت این است که مارکس از واژه سوسیالیسم علمی فقط یک‌بار به‌طور ضمنی در نوشته‌هایش استفاده کرد. او در این مورد بسیار محتاط بود. اولین بار انگلس از این اصطلاح در انتی‌دورینگ نام برد. مارکس نیز در مقدمه‌ای که برای چاپ فرانسوی کتاب نوشت، آن را به کار گرفت. زمانی که مارکس و انگلس از این واژه استفاده کردند، بحث در میان انواع سوسیالیسم، مارکسیسم، باکونیسم، پرودونیسم، بلانکیسم و غیره ادامه داشت. آن‌ها آموزه‌های خود را علمی‌تر از دیگر رقبا یافتند و اطلاق نام علمی به چیزی که در جریان بود و به دگم تبدیل نشده بود را خیلی عجیب نیافتند. برنشتاین با خواندن انتی‌دورینگ شیفته مارکسیسم گردید. اما کسی که بیش از همه در ترویج این اصطلاح کوشید و نقش اصلی را داشت، درست شخص برنشتاین بود. بعد از وی بود که این واژه در جنبش کارگری به دو شکل ماندگار گشت. اول از طریق نوشته‌ها و درس‌های برنشتاین، دوم، بعد از مخالفت برنشتاین با این اصطلاح، مخالفین او این سنت را از جمله به خاطر مخالفت با وی، و البته به دلایل دیگر، ادامه دادند.

بنا به گفته هنری تودور، تردید برنشتاین نسبت به تئوری ارزش مارکس او را به اینجا سوق داده بود که "استثمار ممکن است چیز بیشتری به‌جز یک عملکرد اتفافی سرمایه‌داری نباشد؛ از نظر وی، غیرممکن بود گفته شود که تمایز رو به رشد پرولتاریا و بورژوازی به معنی آن بود که هر یک از طبقات دارای منافع معین قابل‌تشخیصی بودند. در این میان، او احساس می‌کرد که تمام طبقات علاقه خاصی به حفظ و ارتقا شیوه زندگی متمدنانه داشتند. خلاصه، برای برنشتاین مبارزه طبقاتی همان جای مرکزی که برای مارکس داشت را اشغال نمی‌کرد." (تودور، مارکسیسم و سوسیالدمکراسی)



## آیا سوسیالدمکراسی ...

ادامه از صفحه ۱۶

او همچنین می‌گوید، او هیچ‌گاه وجود طبقات و اینکه منافع آن‌ها در تقابل باهم قرار دارند را کتمان نمی‌کند. اما اگر "تمام طبقات از حقوق سیاسی و مدنی یکسانی برخوردار باشند، آنگاه در نهایت هیچ اختلاف منافع طبقاتی غیرقابل‌حلی نمی‌تواند وجود داشته باشد."

در اینکه برنشتاین از صمیم قلب برای برپایی سوسیالیسم تلاش می‌کرد شکمی نباید داشت، اما با توجه به درکی که او از مناسبات سرمایه‌داری داشت، حتی اگر همه شرایط درونی و بیرونی برای برپایی چنین جامعه‌ای در اختیار حزب سوسیالدمکرات آلمان قرار داشت، این حزب نمی‌توانست به چنین جامعه‌ای دست یابد. البته اگر منظور از سوسیالیسم گذار از جامعه سرمایه‌داری و تغییر شکل روابط اجتماعی سرمایه‌داری باشد و نه فقط زدن اتیکت سوسیالیسم بر سرمایه‌داری. اگر هدف حفظ تولید کالایی، بازار، استثمار کارگران، کار دستمزدی... باشد و فقط بخواهیم قسمتی از ثروت را باز توزیع نماییم، آنگاه ما در بهترین حالت، بسته به عمق رفرم‌های انجام‌شده، فقط یک "جامعه سرمایه‌داری با سیمای انسانی" خواهیم داشت. از این رو، اگر برنشتاین با همه انتقاداتش به مارکس، خود را طرفدار مارکس و سوسیالیسم مارکسی و یا "علمی" می‌دانست، آنگاه باید از این نقطه شروع می‌کرد که آیا برقراری چنین جامعه‌ای بدون تحول اساسی در سیستم تولید ممکن است؟ برنشتاین علاقه زیادی به تعاونی‌های مصرفی داشت. حتی اگر این گفته او، که امروز نیز در میان برخی از نخله‌های فکری چپ طرفدار دارد، یعنی رشد عناصر تولید سوسیالیستی در جامعه سرمایه‌داری درست باشد، باید قبول کنیم به‌صرف برخی از تغییرات در عرصه توزیع و خدمات و یا حتی تغییرات کوچک در بخش تولید نمی‌توان به سوسیالیسم مارکسی رسید. یکی از تفاوت‌های مهم سوسیالیسم مارکسی با سوسیالیسم تخیلی این بود که دومی‌ها در پی تغییرات سوسیالیستی در حوزه مبادله و خدمات بودند. تئوری سوسیالیستی پرودون بر پایه تولید کالایی ساده قرار داشت.

علت مخالفت مارکس با وی نیز درست بر اساس مخالفت او با چنین درکی بود. برخلاف مارکس، پرودون خواهان حفظ تولید کالایی سرمایه‌داری بود اما برای جلوگیری از تأثیر بانک‌ها و دیگر "واسطه‌گران" تلاش می‌کرد. مارکس ایده او در مورد بانک‌های بی‌بهره را رد کرد. ما خود در جمهوری اسلامی شاهد ظهور و سقوط بانک‌های اسلامی بدون بهره بوده‌ایم و نویسنده این سطور نیاز به توضیح بیشتری در این مورد احساس نمی‌کند. پرودون یکی از کسانی بود که طرح "تجارت عادلانه" را مطرح کرد. او استثمار را چون دزدی درک می‌کرد. باید متذکر شد که پرودون اولین کسی بود که اصطلاح ارزش اضافی را بکار گرفته است و مارکس این اصطلاح را در تئوری ارزش خود بکار گرفت (به نقل از

ویکیپدیا). اما یکی از اختلافات مارکس و پرودون درک وی از نحوه کارکرد شیوه تولید سرمایه‌داری بود.

منظور من به‌هیچ‌وجه این نیست که برنشتاین طرفدار پرودون بود، که اصلاً نبود، بلکه فقط تأکید بر اهمیت بخش تولیدی در تئوری سوسیالیستی مارکس است. از نظر مارکس این تخیلی بیش نبود که بدون تغییرات اساسی در بخش تولید سرمایه‌داری بتوان سوسیالیسم ایجاد کرد. حال این گفته که "برنشتاین... اتوپیای مارکس را بار دیگر از عرش به فرش آورد" (احمد پورمندی، عدالت از دیروز تا فردا!)، نشریه میهن) را چگونه باید تغییر کرد؟

بنا به گفته حبیب پرزین، برنشتاین درباره جامعه سرمایه‌داری نوشته است، "مرز مشخصی که در آن جامعه بورژوازی به پایان می‌رسد، و جامعه سوسیالیستی آغاز می‌شود، وجود ندارد. ما در جامعه به اصطلاح بورژوازی زندگی می‌کنیم که در آن تجهیزات سوسیالیستی به وجود می‌آیند. وقتی این‌ها به درجه معینی ارتقا پیدا کنند، یا به وجه غالب جامعه مبدل شوند می‌توان گفت ما در یک جامعه سوسیالیستی زندگی می‌کنیم... من اعتقاد راسخ دارم که نسل کنونی به وجود آمدن عناصر سوسیالیستی زیادی را، البته نه در شکل‌های نسخه‌پیچی شده، تجربه خواهد کرد." (حبیب پرزین، رویزیونیسم ادوارد برنشتاین)

با توجه به چنین درکی ما نیاز به کار زیادی نخواهیم داشت. سوسیالیسم خودش خواهد آمد. آیا این همان انتقاد اولیه برنشتاین به جناح چپ حزب نبود؟ که آن‌ها دست روی دست می‌خواهند بگذارند؟ آیا این تخیلی بیش نیست؟ آیا این ساده‌اندیشی در مورد نقش دولت در جامعه سرمایه‌داری نیست، حتی اگر تئوری مارکس و انگلس را در این رابطه ناقص ارزیابی کنیم؟

پرزین در نهایت نتیجه می‌گیرد که "اختلاف نظر ادوارد برنشتاین با انگلس در نداشتن هدف نهایی نیست. اختلاف بر سر هدف معین سپردن تمام وسایل تولید به جامعه ای دولتی کردن تمام سرمایه‌ها است." (همان‌جا) اما این به‌هیچ‌وجه نتیجه درستی نیست. واقعیت این است که درک آن‌ها از رابطه تاکتیک و هدف نهایی متفاوت بود. انگلس با توجه به رشد میلیتاریسم در آلمان، به‌درستی نگران پیامدهای خون‌آلود یک انقلاب بود. تاکتیک انگلس این بود که با گسترش نفوذ حزب سوسیالدمکراسی از طریق صندوق‌های رأی، به‌ویژه در مناطقی که حضور نظامیان سنگین بود، می‌توان احتمال دخالت نظامیان را کم کرد. به عبارتی انگلس شکمی در مورد طبیعت خشونت‌آمیز انقلاب در آن زمان، بی‌سمازک، نداشت. اما او خواهان استفاده از "تاکتیک‌های انقلابی"، در این مورد بخصوص یعنی فعالیت پارلمانی، بود که به هدف نهایی کمک می‌کرد. (بنابراین مصاحبه‌ای که پرزین از آن یاد می‌کند (مصاحبه انگلس با فیگارو) را باید در این رابطه دید). از نظر برنشتاین هدف نهایی، وقوع یک حادثه در آینده نبود، بلکه مجموعه‌ای از اصولی بود که کار روزانه را تنظیم می‌کرد (نگاه کنید به بخش اول این مقاله خصوصاً درگیری قلمی برنشتاین و پائوس). او چنین می‌پنداشت که اقدام‌های غیرقانونی و خشونت‌آمیز به‌طور ضمنی

بهدف انقلابی پیوند داشت و اقدام‌های پارلمانی و قانونی با هدف رفرم در چارچوب قانون. از این رو هنگامی که انگلس تاکتیک شرکت در انتخابات را پیش کشید، برنشتاین چنین درک کرد که حزب به یک حزب رفرمیستی بدل گشته بود. اما این نقطه‌نظر انگلس نبود. این فقط برداشت خود برنشتاین بود. از نظر انگلس جهان در اوج مبارزات طبقاتی قرار داشت، درحالی‌که برنشتاین فکر می‌کرد جهان در آرامش بسر می‌برد و مهم‌ترین وظیفه سیاسی تبعیت از قواعد و اصول بود. در ضمن او درک متفاوتی از مبارزه طبقاتی داشت. بنابراین از نظر انگلس رابطه بین هدف نهایی و تاکتیک رابطه محکمی نبود. به عبارتی می‌توان از یک تاکتیک رفرمیستی برای یک هدف انقلابی استفاده کرد. تغییر در تاکتیک به معنی تغییر استراتژی نبود. یا به گفته لوکزامبورگ تاکتیک‌ها ذاتاً انقلابی یا رفرمیستی نیستند بلکه خصوصیت انقلابی یا رفرمیستی خود را در متن یک استراتژی عمومی می‌یابند. برای لوکزامبورگ و انگلس محتوی یک اقدام سیاسی و رابطه آن با یک هدف نهایی مهم بود.

نتیجه نهایی این‌که سوسیالیسم برنشتاین نمی‌توانست سوسیالیسم مارکسی باشد، هرچند که خود او چنین تصوری داشت. او طرفدار نوعی سوسیالیسم اخلاقی بود. مارکس انتقاد خود را بر پایه اخلاق قرار نمی‌داد، زیرا از نظر او اخلاق ما برگرفته از شرایط جامعه است و درست به همین خاطر در حال تغییر. این به معنی آن نیست که مارکس و انگلس در نوشته‌های تهییجی و تبلیغی و یا مانیفست از دادن شعارهای تهییج کننده خودداری کردند. نه. مانیفست نمونه آن است. اما مارکس سعی کرد در کتاب سرمایه با روشی تحلیلی تناقضات درونی سرمایه‌داری و راه نجات از آن را نشان دهد. اخیراً یکی از هواداران برنشتاین گفته بود که با توجه به آنکه بیش از یک و نیم قرن از انتشار مانیفست گذشته است، سوسیالیسم مستقر نشده است ما می‌توانیم غیرعلمی بودن نظرات مارکس را نتیجه بگیریم. واقعیت این است که درستی تحلیل مارکس همچنان پابرجاست چراکه سرمایه‌داری همچنان، با همه رفرم‌های سوسیالدمکرات‌ها، با بحران‌هایش، با گسترش فقر و نابرابری، استثمار،... همچنان پابرجاست. بدون گذر از سرمایه‌داری و اجتماعی کردن تولید نمی‌توان به هیچ سوسیالیسمی رسید. سوسیالدمکرات‌ها، حداقل آن‌هایی که شعار سوسیالیسم داده و می‌دهند تاکنون موفق به انجام چنین کاری نشده‌اند. آن‌ها، همراه با دیگر نیروهای چپ، موفق به اجرای بسیاری از رفرم‌های قابل‌ارجی در جامعه گشته‌اند اما در عرصه تغییر تولید کالایی، لغو کار دستمزدی... حتی وقتی که به آن اعتقاد داشتند به‌جایی نرسیدند. اکنون نزدیک به چند دهه است که ما شاهد تغییراتی در جهت عکس هستیم چیزی که من در مقالات آینده به آن باز خواهم گشت.

یکی دیگر از اهداف سوسیالیسم رهایی اجتماعی است. هدف مارکس فقط رهایی از استثمار اقتصادی سرمایه‌داری نبود، بلکه بت‌واره‌گی کالایی و فشیستیسم نیز بود.

## آیا سوسیالدمکراسی ...

ادامه از صفحه ۱۷

در تولید سرمایه‌داری این کالاها هستند که نقش زنده‌ای را بازی می‌کنند و انسان‌ها که این کالاها را تولید می‌کنند، نقش منفعلی را به عهده می‌گیرند. بت‌واره‌گی کالا به‌نوعی مذهب در سرمایه‌داری تبدیل می‌شود. این بازار است که قدرت تعیین سرنوشت برای همه چیز را دارد. در چنین جامعه‌ای سود یک کالا، بدون در نظر گرفتن تبعات منفی آن، مانند تخریب محیط‌زیست، حق تولید برایش ایجاد می‌کند. انسان از طبیعت جدا می‌گردد. این رهایی سخت‌تر و طولانی‌تر است و حرکت در راستای آن فقط پس از تغییر در شیوه تولید ممکن می‌گردد.

اگر منظور دوستان طرفدار سوسیالدمکراسی ما از سوسیالیسم (آن‌هایی که چنین هدفی را اعلام کرده‌اند)، همان "کاپیتالیسم با چهره انسانی" است، آنگاه بهتر است آن را صریح‌تر بیان کنند. اگر نه واقعاً خواهان تغییرات اساسی در شیوه تولید کالایی هستند، باید در مورد تناقضاتی که در بالا به آن‌ها اشاره شد، کمی بیندیشند. اگر تعریف کاملاً جدیدی از سوسیالیسم و شیوه تولید سرمایه‌داری دارند، بهتر است تشنگان عدالت را ارشاد نمایند و آن را توضیح دهند.

### اشباح مارکس

به نظر می‌رسد که میزان محبوبیت مارکس با بحران‌های سرمایه‌داری رابطه مستقیمی دارد. به هنگام شکوفایی آن از میزان محبوبیت مارکس کاسته می‌شود، مرگ آن بر سر هر کوی‌ای اعلام، و به همه اطمینان داده می‌شود که غزل خداحافظی وی یک‌بار برای همیشه خوانده شده است. اما به‌مجرد بروز بحران دوباره طرفداران سابقش گرد کتاب‌های قدیمی او را گرفته، روزنامه‌ها از بازگشت باورنکردنی او یاد کرده، چاپخانه‌ها دوباره کتاب‌هایش را چاپ می‌کنند و سرمایه‌داران مجدداً آه سوزناکی می‌کشند. این داستانی است که بارها تکرار گشته است. مارکس زمانی در مورد بت‌وارگی گفت، "آنها آن را نمی‌دانند اما انجام می‌دهند." ما نیز بدون آنکه بدانیم، این شیوه را ادامه خواهیم داد.

پس از فروپاشی سوسیالیسم، زمانی که بیرق پیروزی ایدئولوژی نئولیبرالی بر سر هر خانه‌ای آویزان شده بود، ژاک دریدا کتابی بنام اشباح مارکس نوشت و در آن به بررسی اوضاع جهان و سلطه نئولیبرالیسم پرداخت. او از میراث و میراث‌داری گفت. در واقع این کتاب دوباره نشان داد که چرا مارکس همیشه حضور خود را به اشکال مختلف حفظ می‌کند. مارکس کسی بود که سرمایه‌داری را به بهترین وجهی تجزیه و تحلیل نمود. نتوانست بزرگ‌ترین پروژه خود، پروژه کاپیتال را به پایان رساند و بزرگ‌ترین میراث خود را ناتمام، همچون فرنهوفر، به نمایش گذاشت. فرنهوفر گفت، "شعر... خود را به کس دیگری جز عشاق، لخت و عریان نباید

تسلیم" کرد. او آثارش را با اطمینان به انگلس سپرد. و انگلس به شاگردانش، از جمله برنشتاین.

آثار او دربردارنده همه چیز نیست و موارد بسیاری باید اضافه شود. نقایص آن برطرف گردد. مارکس تا زمانی که سرمایه‌داری باقی است، به‌عنوان بزرگ‌ترین نقاد این سیستم همچنان مطرح بوده و خواهد بود. بقول ایگلتون، زمانی او می‌تواند بازنشسته شود که عمر سرمایه‌داری به پایان رسیده باشد. امروز بسیاری از اندیشه‌های او همچنان موضوعیت دارند. اما ما باید ابتدا سره را از ناسره جدا کنیم. آن چیزی که به مارکس نسبت داده شده، اما او خود در آن نقشی نداشته را تصحیح کرد. آنچه به هر دلیلی موضوعیت ندارد یا نشان داده شده که اشتباه است را با چیز درست‌تری جایگزین نمود.

مطالعات زیادی در عرصه تئوری ارزش، مسئله تبدیل، قانون نرخ کاهش سود، تأثیرات انقلاب دیجیتال، امور مالی و رشد بر اساس وام، اشکال جدید انحصار، کار در اقتصاد گیگ... صورت گرفته و باید گیرد. در بسیاری از موارد اختلاف نظر بسیار زیاد است. مثلاً قانون نرخ کاهش سود که مسئله بسیار قدیمی است و از جمله برنشتاین هم به آن اشاره نموده بود، همچنان یکی از موضوعات مورد نزاع است. طیف وسیعی از کسانی که آن را کاملاً غلط تا کسانی که آن را کاملاً درست می‌پندارند، وجود دارد. دائماً تفسیرهای مختلفی در مورد تئوری ارزش ارائه می‌شود. شاید مشکل این باشد، بنا به گفته انور شیخ "مارکسیست سرافایی"، که کسی حاضر به گذاشتن وقت طولانی برای یک پروژه بزرگ، به بزرگی پروژه سرمایه مارکس، نیست (هرچند که خود او می‌گوید بیش از پانزده سال بر سر آخرین کتابش تحقیق کرده است). اگر چه می‌خواهد آموزه‌های رادیکال خود را گسترش دهد تنها نمی‌تواند بر ارث گذشتگان تکیه کند. بقول دریدا ما مسئولیت وراثت را به عهده داریم. وراثت لازم اما کافی نیست. اما چه در همین مسئولیت وراثت نیز ناموفق بوده است.

این مسئولیت بعد از به قدرت رسیدن کمونیست‌ها و سوسیالدمکرات‌ها به‌خوبی انجام نشد. آثار مارکس پس از چندین اتحاد شوروی سانسور گشت. پس از انقلاب اکتبر، مسئول انستیتوی مارکس-انگلس دیوید ریازانف بود. او کسی بود که از استقلال اتحادیه‌های کارگری در مقابل حزب کمونیست دفاع می‌کرد. به همین خاطر در سال ۱۹۲۱ از مسئولیت‌های سیاسی محروم شد و نقش یک مارکسیست آکادمیسین را به عهده گرفت. در همان سال انستیتوی مارکس-انگلس را پایه‌گذاری کرد. او توانست پروژه انتشار مجموعه آثار مارکس-انگلس را آغاز کند و آثار آنان را در ۲۶ جلد منتشر نماید. در دهه سی، وی نیز جز قربانیان کشتار استالین بود. نیروهای امنیتی برای دستگیری‌اش به "مدارک مستند" نیاز داشتند. آن‌ها ایزاک ایلچ روبین-نویسنده تئوری ارزش مارکس که قبلاً از او یاد شد- را به طرز وحشیانه‌ای مجبور به اعترافاتی دروغین علیه ریازانف نمودند. چندی بعد از "پیروزی کمونیسم" در دهه ۱۹۳۰ در اتحاد شوروی هر دو به قتل رسیدند.

در شاخه دیگر جنبش کارگری، سوسیالدمکراسی، پس از درگذشت نسل اول مارکسیست‌ها، آموزه‌های مارکس به فراموشی سپرده شدند. ابتدا انقلاب اکتبر و سپس پیروزی فاشیسم، بسیاری از آن

ایده‌ها را به خاک سپرد. در سوئد، اولین برنامه حزبی سوسیالدمکرات‌ها را اکسل دانیلسون مارکسیست، که با نظرات مارکس کاملاً آشنا بود، را با توجه به انتقادهای مارکس از برنامه گوتا، به رشته تحریر درآورد. اولین رهبر معروف حزبی، براتینگ، که سال‌ها حزب را رهبری نمود، مارکسیست و برنشتاینست بود. رهبران بعدی کم‌کم مارکس را به فراموشی سپردند.

مارکس جواب بسیاری از پرسش‌ها را نداد، برخی از نظراتش غلط، در مواردی مواضع متناقضی اتخاذ کرد، اما بسیاری از نظراتش درستی خود را بارها و بارها ثابت کرده‌اند. او هم تئوری پرداز و هم سیاست‌ورز بود. با این حال تئوری را قربانی سیاست روزمره نکرد. قانون کاهش نرخ سود را نمی‌توان به لحاظ ریاضی ثابت نمود، اما چه ما آن را قبول داشته باشیم و چه نه، بنا به گفته مایکل هاینریش خللی زیادی در تئوری بحران سرمایه‌داری او ایجاد نمی‌کند. آنچه در مورد سقوط نظام سرمایه‌داری گفته است، چیزی که برنشتاین و بسیاری دیگر را به مخالفت واداشت هیچ چیز غیرعلمی نبوده و نیست. بسیاری از دانشمندان وقوع زلزله‌ای بزرگ در تهران، و یا لس‌آنجلس را حتمی می‌دانند. هیچ‌کس به این پیشگویی به دیده انکار نمی‌نگرد و یا آن را غیرعلمی نمی‌خواند. آنچه مارکس پیش‌گویی کرده، سقوط نظام حاضر به خاطر تضادهای درونی‌اش است. همان‌طور که جذابیت‌ها و فشارهای زندگی تهران باعث شده که مردم از تهران فرار نکنند، شی‌وارگی کالایی سرمایه و جذابیت‌های سرمایه‌داری ما را به این نتیجه رسانده که چنین پیش‌گویی نمی‌تواند درست باشد. لرزه‌های خفیف و یا شدید بحران‌های دائمی و تکراری سرمایه‌داری از لرزه‌های بزرگ خبر می‌دهند، اما ما آن‌ها را نشانه هیچ خطری تلقی نمی‌کنیم. زمان وقوع زلزله در لس‌آنجلس همان‌قدر نامعلوم است که زمان سقوط سرمایه‌داری.

ما درست در زمانی که فکر می‌کنیم پیشرفت حیرت‌آور سرمایه‌داری، عدالت بیشتری را نصیب فرزندان این کره خاکی کرده است، می‌دانیم که هشت نفر از ثروتمندترین افراد دنیا به اندازه نیمی از مردم فقیر دنیا ثروت دارند. این ثروت نه برخلاف قوانین موجود، نه لزوماً از طریق زور بلکه درست مطابق همه قواعد بازی سرمایه‌داری کسب شده است. پرسش اصلی این است: آیا تصور جهانی دیگر ممکن است؟

ادامه دارد  
منابع

- ویکیپدیا
- هنری تودور، مارکسیسم و سوسیالدمکراسی در بحث رویونیستی
- مانفرد استگر، پژوهش برای سوسیالیسم تکاملی
- ریچارد مارسدن، جوهر سرمایه: مارکس بعد از فوکو
- سون-اریک لیدمن، مارکس
- میکائیل استیگندال، سرمایه
- ایزاک ایلچ روبین، تئوری ارزش مارکس
- فرونیسیس، کدام مارکس؟
- ژاک دریدا، اشباح مارکس، ترجمه شیدان وثیق
- میکائیل هاینریش، مقدمه‌ای بر سه جلد سرمایه
- ایگلتون، پرسش‌هایی از مارکس
- لوچینو کولتی، از روسو تا لنین

## بحران ...

ادامه از صفحه ۱۰

برجام کار تحقیق ایران روی ماشینهای پیشرفته تر را کند کرده، اما متوقف نکرده است. اگر ایران می خواست آن تأسیسات فرضی را با آخرین نسل سانتریفیوژهایش پر کند، حتی تعدادی حدود ۲۰۰۰ سانتریفیوژ هم برای تولید اورانیوم کافی برای چند سلاح هسته ای در عرض یک سال کفایت می کرد.

اگر زمانی ایران ماده لازم را در اختیار داشته باشد، خواهد توانست به سرعت آن را برای ساختن یک سلاح هسته ای به کار گیرد؛ سلاحی که می تواند بر موشکهای بالیستیک قاره پیمای مشابه هواسونگ-۱۴ کره شمالی، که حدس من این است که ایران در کوتاه مدت قادر به ساخت آنهاست، نصب شوند. ایالات متحده متخصصان ایرانی را بابت کمک به کره شمالی در طراحی نوعی موتور جدید برای موشکهای سنگین تحریم کرده است؛ آشکار است که جدیدترین موشکهای کره شمالی به چنین موتوری مجهز اند. تصاویر موتور چندمرحله ای موشک هواسونگ مشابهت قابل توجهی را با موتور موشکهای فضائی ایران نشان می دهند.

سال ۱۹۹۸ کمیسیون رامسفلد پیش بینی مشهوری کرد دایر بر این که کره شمالی و ایران قادر اند، در عرض ۵ سال پس از تصمیم برای دست یافتن به قابلیت‌های نظامی هسته ای، ایالات متحده را با تهدید واقعی بزرگی مواجه کنند. این البته "بدترین سناریو" بود که حدود ۲۰ سال هم از آن گذشته است. فکر می کنید پس و پیش ایران نسبت به کره شمالی چقدر است؟ یک نکته برای "قوت قلب": در اثر گردش زمین، ایران احتیاج به موتورهای قدرتمندتری نسبت به هواسونگ-۱۴ از نا بتواند ایالات متحده را نشانه برود. به این ترتیب می توان فکر کرد که "انشاءالله گریه است".

دقت کنید! هیچ چیز حاکی از آن نیست که "تهران" در پاسخ به اضمحلال توافق برجام، به سمت ساختن سلاح هسته ای رو خواهد آورد و باید هم بیاورد. ایرانها مدتهاست مشخص کرده اند که در صورت پایبندی اروپائینها به این توافق، آنها اجازه خواهند داد که امریکائینها پایشان را از آن بیرون بکشند. اما آنها به توافق پایبند خواهند ماند و بازرسیهای آژانس هم ادامه خواهند یافت. من عمیقاً امیدوارم لغو تحریمهای اتحادیه اروپا برای حفظ ائتلاف سیاسی در ایران، که از فرجام حمایت می کند، کافی باشد. شاید فتوای "رهبر"

علیه بمب به واقع عمل کند. شاید محمدرضا طریف عمیقاً به خلع سلاح هسته ای باور داشته باشد. شاید حملات سایبری بتوانند ما را نجات بدهند. بفرمائید! این هم یک راه اش است.

اما از طرف دیگر، ظرفیت خودمان را برای از دست دادن زمان دست کم نگیریم. ما مستعدیم در حالی که نمی دانیم چه باید بکنیم، خودمان را قانع کنیم که اوضاع بر وفق مراد است. کره شمالی از سالها پیش برنامه خود برای تولید موشکهای بالیستیک قاره پیمای قادر به حمل کلاهکهای هسته ای را آشکارا به بحث گذاشته بوده است. علیرغم نشانه های آشکاری که حکایت از وضع و نتیجه کنونی می کردند، ما ترتیبی دادیم که کار نکنیم جز این که فکر کنیم "حالا کو تا آن آینده؟"

من متوجه ام که توافق برجام فاقد حقارتی است که برخی می خواستند بر ایران اعمال کنند. من نیز دلم می خواست که روحانی هم مشاوری مثل "استیو بن" می داشت. اما واقعیت همیشه قدری تلختر از انگاره ماست.

بنابراین خودمان را با این تصور که امکان دسترسی به توافق بهتری از آنچه که هست، وجود دارد، گول نزنیم. به نظر من برجام این است که هست، نه به این دلیل که بارک اوباما می خواسته پنهانی شریعت را به ما تحمیل کند، بلکه به این دلیل که ایرانها هم از قدرت و نفوذ معین برخوردار بوده اند. دولت بوش می بایست خوشحال می شد اگر می توانست به چنین توافقی دست یابد. این را کسانی چون تیلرسون، مک مستر و دیگر مقامات امریکا، ولو با دندان فروجه، به طور ضمنی پذیرفته اند.

این فکر که توافق بهتری ممکن می بود، اگر فقط مایک پنس نگاه مصمم اش را به ایرانها می انداخت، یک افسانه خرافی است. این همان منطقی است که به بیرون آمدن از "توافق اصولی" با کره شمالی انجامید، به بازرسیها در آنجا پایان داد، به عراق هجوم آورد و در کار لغو "برنامه تیمار اوباما" (Obamacare) است. کسانی که مشغول فروش این زهرمار اند، اشتباه همیشگی شان را تکرار می کنند: آنها جوری عمل می کنند که گوئی هیچ کس قادر نیست نتیجه کار آنان را ترسیم کند. همه فکر می کردند کره شمالی فرو خواهد پاشید. همه فکر می کردند در عراق سلاحهای هسته ای انبار شده اند. و هیچ کس نمی دانست که نظام بهداشت می تواند این قدر پیچیده باشد.

پس نگوئید که نمی توانستید نتیجه عملتان را ببینید. اگر ما برجام را ترک کنیم،

انتخاب را در به "تهران" سپرده ایم. در آن صورت ایران می تواند، اگر بخواهد، همه آنچه را که اکنون کره شمالی انجام می دهد، انجام دهد. و من نگران ام که تهران، دیر یا زود، چنین کند. پس از همین حالا به شما می گویم: اگر از موشکهای بالیستیک قاره پیمای کره شمالی خوشتان می آید، حتماً از بیرون آمدن از برجام نیز خشنود خواهید شد.

-----

جیمز لوپس رئیس "برنامه عدم گسترش در آسیای شرقی" وابسته به "مرکز جیمز مارتین برای مطالعات عدم گسترش" در "انستیتوی میدلبوری تحقیقات بین المللی مونتری" است.

منبع: فارین پولیسی، ۲۱ اوت ۲۰۱۷

## بولتن کارگری شماره ۲۰۱

در این شماره می خوانید:

-**تحلیل هفته:** عوام فریبی وزیر کار و ۵۰۰ هزار شغل؛

-**یادداشت:** زندانیان سیاسی در اعتصاب غذا، با تمام توان به یاری آن ها بشتابیم؛

-**از تجربه دیگران:** آینده جنبش اتحادیه های کارگری در مالزی (بخش سوم)؛

-**دیگر کشور ها:** کلمبیا، گامی بزرگ در جهت منافع زحمتکشانش؛

-**از جهان کار:** در جهان کار چه می گذرد؟ (قسمت سوم)؛

-**اطلاعیه ها:** بیانیه کانون صنفی معلمان پیرامون اعتصاب غذای رضای شهبابی در زندان گوهردشت؛

-**صدای معلم:** نه مشمت زن خوبی هستیم، و نه مشمت خورم ملس است؛

-**تیترا اخبار**

**گروه کار کارگری سازمان فداییان خلق ایران (اکثریت)**

## به خیابان احترام بگذارید!

### فرخ نعمت‌پور



در این گمانی نیست که بعد از سپری شدن دو هفته از تشکیل دولت دوازدهم، نظرات مختلفی در میان اصلاح طلبان نسبت به بافت و ماهیت این دولت وجود داشته‌است. در حالیکه طیفهائی از رفرمیستهای اسلامی دولت جدید روحانی را قدمی به جلو ارزیابی می‌کنند، هستند افرادی دیگری که ماهیت دولت جدید را اساسا در گرایش به راست می‌بینند و معتقدند که دولت دوازدهم دولتی اصلاح طلب نیست.

کاملا واضح است که دولت دوازدهم، علیرغم داشتن گرایش راست، دولتی است در کلیت خود مورد تائید و پشتیبانی اصلاح طلبان. که البته به دلایل مختلف، و از جمله قبل از هر چیز به این علت که اولاً این دولت در ادامه وجودی دولت یازدهم، به معنای پیشروی تندروها و توقف حضور مخرب آنهاست، ثانیاً به این علت که دولتهای روحانی بعلت خصلت اعتدالی خود در مسیر عادی سازی وضعیت در کشور در مقایسه با دولت احمدی نژاد پیش می‌روند که این روند عادی سازی در خود حامل و حاوی تغییراتی هست و خواهد بود که در صورت امکان پیشرفت به‌کل به تقویت پایگاه اصلاح طلبان و فعال شدن طرفداران عرفی کردن جامعه ایران منجر خواهد شد. روند عادی سازی روابط با خارج کشور در ابعاد اقتصادی، سیاسی و دیپلماسی از جمله موارد مورد نظر در این حیطه‌اند.

اما همزمان اصلاح طلبان نگرانند. نگرانند زیرا که نمی‌توان برنامه‌های اصلاح طلبانه را صرفاً با دولت و گرایش اعتدالی پیش برد. زیرا که دولت اعتدال قادر به پیشبرد تغییرات در زمینه‌های سیاسی و مدنی در داخل کشور در حد انتظار اصلاح طلبان نیست و بنابراین رفرمیستهای اسلامی نمی‌توانند تنها به روحانی و برنامه‌های آن دل ببندند. در واقع اصلاح طلبان برای اینکه جایگاه خود

را در صحنه سیاسی ایران نیازند و نهایتاً به دنباله‌رو اعتدالگرایان در حوزه سیاست و هویت تبدیل نشوند، ناچاراند که بتدریج صف خود را، نه اگر کاملاً جدا، اما مشخص تر کنند و بعنوان یک نیروی مستقل برآیند کنند. که یکی از راههای دستیابی به این هدف از جمله طرح انتقاد و برنامه‌های جایگزین در روندهای سیاسی آتی است.

البته نمی‌توان انتظار داشت که این امر از همین حالا در سطح قابل انتظاری صورت بگیرد. زیرا که هنوز آنان خطر راست افراطی و مقاومت بیت رهبری را قوی ارزیابی می‌کنند و نیز گرایشهای اعتدالی و عرفی در میان اصولگرایان هنوز در سطحی نیست که در صورت بالارفتن قدرت انتقادی اصلاح طلبان، بازگشت شرایط به وضعیت قبل از اعتدال غیرممکن نباشد. واقعیت این است که اصلاح طلبان ضربان پاندول انتقادی خود را بر اساس حساسیت راست گراها و برنامه‌های روحانی برای جذب آنان به پذیرش قوانین بازی موجود تنظیم می‌کنند، و بهمین جهت لبه تیز انتقادی آنان در شرایط کنونی برندگی سابق را ندارد.

ظاهراً اصلاح طلبان برنامه اعتدالیون در جهت عادت دادن راست گرایان به پذیرش قواعد بازی موجود را پذیرفته‌اند و این بدان معنی است که ما فعلاً لااقل در دو سه سال اول عمر دولت دوازدهم شاهد تشدید فضای انتقادی از سوی اصلاح طلبان در کشور نخواهیم بود. چنین به نظر می‌رسد که تفاهم نوشته و نانوشته‌ای میان اعتدالگرایان و اصلاح طلبان در این خصوص وجود دارد.

اما اصلاح طلبان نمی‌توانند تا ابد همه تخم مرغهای خود را در سبد اعتدالیون بگذارند و ناچاراند برای ترسیم بارزتر خطوط هویتی خود و ایجاد مرز با دیگران، به خویش به عنوان موجودی مستقل بازگردند. زیراکه بغرض پذیرش قواعد بازی از سوی راستگرایان، باز در میان راستها حساسیتهای ویژه در مورد رفرمیستها و تحولات آتی وجود خواهد داشت و این بدان معنی است که نمی‌شود همه چیز را بر اساس تفاهم با اعتدالیون و یا نرنجاندن و

تحریک نکردن راستها پیش برد. در واقع اصلاح طلبی در سالهای پیش رو در آزمون بزرگ و خطیری قرار خواهد گرفت. آنان چه بخواهند و چه نخواهند اگر واقعا به میناهای رفرمیستی خود فکر می‌کنند، باید بدانند که بخشی از حل پروژه رفرمیسم در ایران از طریق خیابان می‌گذرد. رفرمیسم نمی‌تواند تنها به تغییر در نگاه حریف دل ببندد، زیرا که صف بندیهای سیاسی بنوعی در ساختار سیستمها ماندگار و ابدی هستند و نمی‌توانند برای همیشه رخت بریندند. رفرمیسم برای پیشروی خود ناچار به شکستن هسته سخت قدرت است و اگر به این وظیفه خود پایبند نباشد، رفرمیست نیست و آینده خود را از دست خواهد داد.

اینجا و آنجا از زبان اصلاح طلبان از ضرورت انتقاد گفته می‌شود. و این خوب است، اما سلاح تنها انتقاد نیست. البته از این نباید به سمت انتقاد سلاح جلو رفت، کمالینکه اصلاح طلبی را بدان اساسا اعتقادی نیست، اما سلاح اعتراض مدنی و خیابان هست و وجود دارد و کلام را می‌تواند به قدرتی مادی تبدیل کند.

پس به خیابان احترام بگذارید!

#### آدرس پستی:

L.G.e.v  
Postfach 260268  
50515 Köln  
Germany

شماره حساب بانکی:

L.G.e.v :دارنده حساب بانکی:

شماره حساب: ۲۳۴۴۲۰۲۲

کد بانک: ۳۷۰۵۰۱۹۸

نام بانک:

Stadtsparkasse Köln-Bonn  
IBAN: DE33 37050198 0022 442032  
SWIFT-BIC: COLSDE33

آدرس تماس با پست الکترونیک: karrooznamehi@gmail.com